

گوشه‌ای از تاریخ معاصر بختیاری

خورشید رنگ پریده بامداد شهرپور از پشت کوه تنوش بختیاری خود را بسختی بالا می‌کشید تا با اهریمن شب و دیو تاریکی بجدال برخیزد کشور آستن حوادث تازه‌ای بود که تهران «هنوز کوچک» بار سنگین استبداد را یزمین می‌نهاد و می‌رفت تا مشام خود را از بوی دلتواز آزادی تازه و معطر نماید درب زندانها گشوده شد و آزادی‌خواهان رنجور و شلاق خورده به فضای بیرون گام می‌نهادند سرداران و امیران درین بار دیگر هوای مه گرفته و گردآلود تهران را «که البته بدرجه امروز نبود» تجربه می‌کردند سران عشایر پس از سالها به ایل خود بازگشتند تا با همتباران خود دیداری دوباره داشته باشند از بازماندگان سران ایل که از زیر تیغ استبداد جان بدر برده بودند. علی اصغر خان بختیار با گروهی از کلاتران بختیاری که از دور و نزدیک به او ملحق شده بودند از سرازیری گردنه سُرّاک فرود آمدند، صدای طنین سم اسبان آنان در فضای گهیاد بگوش می‌رسید او فرزند سردار ارشد بود که سالهای مبارزه و فداکاری را در جنگ مشروطه با ارتجاع محمدعلی شاه تجربه کرده بود و پس از سالها که به‌مراه برادران سخت‌کوش خود کوله‌بار مشروطه را بر زمین نهاد روی در تقاب خاک کشید و اینک فرزند او میراث‌دار سرزمین ارجمند بختیاری بخطه امیران و سرداران با نام و نشان گام می‌نهاد تا اشک غم از چهره همتباران خود بزدايد، از کنار کول فرح که می‌گذشت در حالیکه یساولی در جلو سواران او با گرز نقره پوش حرکت می‌کرد فرمان ایست داد، لختی به اطراف نگرست! اینجا اقامتگاه پادشاهان عیلام بود که قرنهای رقیب بر بختیاری فرمان راندند و به‌مراه سواران غیور این خطه گرامی تا سواحل بین‌النهرین را در زیر چکمه‌های خویش داشتند، علی اصغر خان از اسب پیاده شد و به احترام نیاکان زمین ادب بوسه داد و لختی درنگ کرد در نگاه او سه هزار سال تاریخ درخشان موج می‌زد تاریخی پر از حماسه و ایرانمداری تباران پاکدل و شجاع! درنگ جایز نبود زیرا او به قصد تصرف ایذه که آن سالها هنوز رنگ و بوی صداقت و پاکدلی بیابان «مردان» را در خود حفظ کرده بود

بشتابید، تعداد سواران او از دوست نفر تجاوز نمی‌کرد زیرا او نیازی به بسیج همگانی نداشت و تعداد پانصد یا هزار نفر سرباز ناراضی و خسته و کوفته سرهنگ ملک مرزبان در برابر مردان سترگ ایل چیزی بشمار نمی‌آمدند. من در پناه تپه بزرگ آبادی که گاهی چند سرباز بر روی آن برسم انسجام ارتش شیپور بیدار باش می‌زدند، ۱۲ سال از عمرم می‌گذشت و مکتب‌خانه ملاقدم را نیز تجربه کرده بودم و در کلاس چهارم ابتدائی درس می‌خواندم رئیس مدرسه ما شکراله سالمزاده که روانش شاد باد اهل باغ بهادران اصفهان بود مردی بود برامتی سالم و بی‌آزار فرق او با ملاقدم آن بود که چوب و فلک را نداشت و یک سوتی همواره در دست داشت که فریاد رسانه او بود، در ایذه سپاه ملک مرزبان در قلعه چهار برجی مستقر بود، دیرگاهی بود که حکومت بختیاری در دست افسران غیربختیاری بود که نخستین آنان استواری بود که به او دینعلی بیگ می‌گفتند او بجای سردار اسعدها تکیه زده بود و با زبان ترکی قوم لُرزبان را اداره می‌کرد، اگر کسی زبان ترکی او را نمی‌فهمید با شلاقی که همواره در دست داشت سخنانش را برای او ترجمه می‌کرد!! کلانتران ایذه چنان قدرتی نداشتند زیرا پس از جنگ ۱۳۰۸ که با خیزش علیمردان خان مردانی فرزند علیقلی خان چهارلنگ و از سوی مادری فرزند سردار مریم دختر ایلخانی بود آغاز و به شکست انجامید در حال کمون بسر می‌بردند، برگردیم به سال ۱۳۰۸ که من یکسال از عمرم می‌گذشت و ماجرای پیکار علیمردان خان را از زبان عمویم بعدها شنیدم. همان سال بازار ایذه را اشراک کهگیلویه غارت کرده بودند و حاج حسن بهبهانی را هم که در دکانش بود کشتند. از سال ۱۳۰۶ که نهضت ستاره بختیاری بهمت خوانین جوان مانند خاتباخان اسعد، نادرقلی خان بختیار، علیمردان خان مردانی، امیر مجاهد و سردار فاتح که در حقیقت هسته مرکزی این اندیشه بودند در بختیاری پا گرفت و قصد آنان محرومیت زدائی و حرکتی در جهت عمران و آبادی و پیشرفت بختیاری بود، طبیعی است که آنان می‌بایستی با اسلحه و تجهیزات بمیدان بیایند زیرا با حربه زبان و منطق نمی‌شد بجنگ زور و قلندری رفت علیمردان خان که از شمال بختیاری یعنی منطقه الیگودرز و فریدن حرکت خود را آغاز کرد راه خود را بسوی چهارمحال گشود، عوامل رضا شاه بر سر راه او به دفاع برخاستند ولی این جوان متهور و بی‌باک کوهها و دره‌ها را در نوردید تا منطقه قهفرخ و تا سفید دشت بروجن را به تصرف خود درآورد و به خوانین دیگر ملحق گردید در آن هنگام جعفرقلی خان سردار

اسعد سوم که وزیر جنگ رضا شاه بود در اصفهان از حرکت این جنبش خبر یافت و به تهران برگشت و ماجرا را به رضا شاه اطلاع داد او که بضر کار در دستش بود بر آن شد که از نابرابریهای خوانین استفاده کند و با این حربه به سرکوب نهضت پردازد و با اینکه مقاومت دلیرانه گروه ستاره بختیاری مدتها بطول انجامید ولی خوانین دیگری که دستشان با سردار اسعد سوم در یک کاسه بود با این گروه جوان تازه نفس به مخالفت و رویارویی برخاستند که سرانجام به سرکوبی نهضت انجامید و سران آنان از جمله علیمردان خان گرفتار و پس از چند سال که در زندان بود در سال ۱۳۱۳ بچوبه دار آویخته شد او رفت و حماسه جاوید جانبازش بصورت ادبیات مردم درآمد به سخن خود بازگردیم که قصد ما تعقیب تاریخ جنگ علیمردان خان نبود زیرا، از شهریور ۱۳۲۲ به اینسوی تاریخ ایران را تعقیب می‌کنیم که سند زنده آن خاطرات ذهنی من است که تماماً در محل بوده‌ام، طبیعی بود که سرهنگ ملک مرزبان نتواند مقاومت نماید زیرا انجام و مرکزیت حکومت ایران از هم گسسته بود و آن سالها جاده شوسه و تدارک رسانی نبود و تا از لشگر ۶ خوزستان به او کمک برسد بوسیله سواران بختیاری قلع و قمع می‌شد بناچار با شایعات فراوانی که از تعداد سواران همراه علی‌اصغر خان با حجم چند برابر به او می‌رسید فرار را برقرار ترجیح داد و قلعه چهار برجی تخلیه گردید و سواران علی‌اصغر خان بلا معارض وارد ایذه گردیدند و با توجه به اینکه ایذه مرکز حکومت نشین گرمسیرات بختیاری بود خود بخود تمام منطقه بختیاری زیر حکومت وی قرار گرفت. من در مقام آن نیستم که احساس مردم را در آن روزها حمل بر حقانیت خوانین نمایم، من احساس خود را هم در این قلمزنی دخالت نمی‌دهم بلکه رویدادها را که به وقوع پیوسته می‌نویسم، مردم با ساز و دهل و سواربازی و کل زدن زنان و هووگاله مردان به استقبال علی‌اصغر خان شتافتند و از دیمه تا ایذه که ۵ کیلومتر است او را همراهی کردند و با سلام و خوش‌آمدگویی او را بشهر آوردند و او برسم سالهای دور حکومت خوانین در نورآباد خیمه و خرگاه برافراشت و به رتی و فتق امور پرداخت قریه نورآباد در فاصله ۵ کیلومتری ایذه قرار داشت و قلعه‌های خوانین بختیاری در آنجا بود و در دامنه سربز آن صدها خیمه برافراشته شد شادروان آدرویش توکل و فرزندش تیمور توکل سمت کدخدائی آنجا را داشتند اکنون دیگر چسبیده به شهرستان ایذه است و قلعه مرحوم تیمار بختیار در ضلع غربی آن قرار دارد، این طبیعی است که پس از سالها حکومت

ژاندارم و استبداد رضاشاهی و با سابقه ذهنی که از سرکوب و کشتار سران ایل در ذهن مردم بود ورود علی‌اصغر خان یک حرکت تازه و راضی کننده در جهت خواست مردم بود که بختیاریها این حکومت را از بدنه خود می‌دانستند زیرا زبان این سردار با زبان مردم همخوانی داشت، علی‌اصغر بختیار مردی شاعر پیشه، دانشمند و آگاه به مسائل روز بود و بارها در کتابها مان نوشته‌یم و بعضاً مورد ایراد هم قرار گرفتیم که دیگر این نسل از خوانین خوی خانخانی هرج و مرج نداشتند و در مدتی که آنان در رأس حکومت بختیاری بودند با مردم به نیکی رفتار کردند، وی به عزل و نصب کدخدایان و کلاتران همت گماشت و بدون اینکه اتفاق ناگواری روی دهد وظایف حاکمان مناطق را معین کرد از جمله کارهای اداری و مستوفی‌گری وی را اعلیمردان پرچمی و میرزا حیدر کیانی کیشخالی و مشاورت وی را آقایان درگاهی و پرچمی کلاتران برجسته دیناران بعهدہ داشتند که وجود این مردان آگاه و استخوان دار ایلی در ترکیب حکومت به آرامش و ثبات کارها کمک کرد.

در فاصله ۲۰ کیلومتری ایذه پادگان قلعه تل به فرماندهی سرگرد معتمدی قرار داشت که می‌بایستی علی‌اصغر خان یا او را از منطقه خارج نماید و یا با آنان بجنگ برخیزد روی این اصل خود علی‌اصغر خان شخصاً فرماندهی سواران جنگی را بعهدہ گرفت و بسوی قلعه تل حرکت کرد، قلعه تل سالیان دراز مقر حکومت محمدتقی خان کیانارثی و بازماندگان وی بود، قلعه معروف محمدتقی خان که در آن کوس استقلال بر علیه محمد شاه قاجار زده شد در وسط روستا قرار داشت، گفتنی است که بیشتر شهرت قلعه تل به سبب حکومت محمدتقی خان و علیمردان خان از خاندان کیانارثی و همچنین از سوی دیگر وجود لیارد انگلیسی مورخ مشهور بود که مدتها در حضور محمدتقی خان بسر برد اما عده‌ای از قلمزنان عقیده دارند که در واقعه دستگیری محمدتقی خان و بلایا و مصائبی که گریبانگیر او شد وی اشک تمساح ریخته و دلسوزی کرده زیرا اگر می‌خواست کمکی به نامبرده بکند از طریق دیپلماسی انگلستان قادر به اینکار بود از درون قلعه راهی بسوی پائین تپه احداث کرده بودند که از آب قنات و چشمه آن استفاده نمایند. در این هنگام علی‌اصغر خان با دو هزار سوار جنگی وارد قلعه تل شد و قلعه را در محاصره قرار دادند، محاصره قلعه چندین روز بطول انجامید، میشود در خلال محاصره به نیت خیر و مردمی این سردار بختیاری پی برد زیرا سواران وی که از فنون شیخونهای مخصوص ایل بختیاری برخوردار بودند به او پیشنهاد

کردند که با یک حمله قلعه را از چنگ پادگان رهائی بخشید، شیوهٔ شیبخون خاص سواران بختیاری که حتی در جنگ قلعه قندهار هم از آن استفاده کردند بدین‌ترتیب بود که گروهی برای تصرف قلعه پشت سر هم حرکت میکردند و هر چه از جلو کشته میدادند جای خالی آنها پر میشد تا آخرین نفرات به قلعه دست یابند، سواران بختیاری در همه جنگهای چریکی از این فن و شیوه استفاده میکردند ولی علی اصغرخان آنقدر این پادگان را در دست خود پخته میدید که نیازی نداشت که به افراد او آسیبی برسد و یا از سربازان کشته شود، او با اختطارهای مکرر از آنها خواست که قلعه را تخلیه کنند و به سلامتی راه خود را بسوی اهواز بکشایند هوایماها هر روز بالای سر قلعه میآمدند تا آذوقه پرتاب کنند ولی اکثراً این بسته‌ها بدست سواران بختیاری میافتاد چند روز هم به بمباران قلعه تل پرداختند ولی خسارت مهمی بیار نیامد تا سرانجام پادگان تسلیم شد و راهی از جناح جنوبی گشودند و سربازان بدون کشته دادن سلاح خود را بر زمین گذاشتند و بسوی اهواز عقب‌نشینی کردند قلعه تل که مرکز منطقه جانکی بود بدست علی اصغرخان و سوارانش سقوط کرد و کلاتران بختیاری از باغملک، دالان، و صیدون و طایفه ممینی و میداود به استقبال او آمدند در این هنگام علی اصغرخان به ایده بازگشت و بی دغدغه خاطر حکومت بختیاری را از مرکز دریافت داشت.

پس از استقرار علی اصغرخان به ایلخانی گری گرمسیر بختیاری خوانین بختیاری یکی بعد از دیگری وارد منطقه گردیدند مرتضی قلی خان صمصام که داعیه پیشرکسوتی داشت در منطقه سردسیر برای خود حکمرانی داشت و با داشتن حکم از مرکز بر قسمتی از چهارمحال و بختیاری حکومت میکرد.

مرتضی قلی خان که دارای روحیه استبدادی خاص خودش بود نتوانست در جذب مردم بختیاری توفیقی بدست آورد لذا عده‌ای از اهالی چهارمحال از او تراضی شدند سرانجام حکومت مرکزی حکم ایلخانی گری یا حکومت چهارمحال و بختیاری را مشترکاً به ابوالقاسم خان بختیاری فرزند امیر مفخم و جهانشاه خان صمصام فرزند مرتضی قلی خان صادر نمود و مرتضی قلی خان از صحنه حکومت بختیاری کنار رفت فرزندان مرتضی قلی خان که شاخص آنان جهانشاه خان و امیر بهمن خان بودند دارای روحی گستاخ و ایلیاتی بودند و با آن که جهانشاه خان چند سالی در سمت استانداری استانهای مختلف بود

هنوز به شیوه ایلی خود رفتار می‌نمود ولی ابوالقاسم خان دارای روحی نسبتاً آرام و دموکرات منش بود که من شخصا امضاء ایشان را در زیر بیانیه استکهلم دیدم که آئین صلح و صفا را برای جهان میخواست، گرچه نیکزاد امیرحسینی در کتاب شناخت سرزمین بختیاری او را متهم کرده که رئیس دخانیات را در شهرکرد فلک نمود، از سونئی جهانشاه خان که دارای روح خشن ولی آشنی جوئی بود به مجردی که دید برخوردهائی ممکن است بین او و ابوالقاسم خان بوجود آید منطقه را ترک نمود و استعفا داد و در حقیقت معزول و به تهران اعزام شد. ولی امیربهنم خان برادرش ادعای خود را همواره در حکومت داشت، یکی از دلایل این ادعا آن بود که شادروان صمصام السلطنه پدر بزرگ ایشان بود و یکی از رجال ایرانمدار دوران بعد از مشروطه بود که ریاست چند کابینه را بعهدہ داشت مردی ساده سلیم‌النفس و با صداقت بود اما متکی به ایلی بزرگ و شجاع مثل بختیاری بود و برای هزار فامیل باصطلاح تره خورد نمیکرد و از سوی دیگر نخستین گامها را در تصرف اصفهان و حرکت به تهران برداشته بود ناگفته نگذاریم که او با داشتن سرداران غیور و دلاوری مانند ابراهیم خان ضرغام‌السلطنه و فرزندش ابوالقاسم خان ضرغام‌السلطنه پیروزیهای بزرگی در آغاز مشروطیت بدست آورد، بعداً که مرحوم حاج علیقلی خان سردار اسعد دوم پا به صحنه میارزه مشروطه نهاد با همدستی سایر خوانین توانست نهضت مشروطه را قیضه نماید و حتی از چنگ سردار ملی و سالار ملی، ستارخان و باقرخان بدر آورد و سرانجام تمام این پیروزیها زائیده سرسختیها و مقاومت دلیرانه سواران بختیاری بدست آمد که کار کشته جنگهای چریکی بودند، بگذریم که بیاری از مورخان بی‌انصاف حرکت آنان را به سیاست انگلیس ارتباط میدادند ولی این روح سلحشوری و جنگاوری مردم بختیاری مرز نمی‌شناخت چرا که در رکاب نادرشاه افشار هم این پیروزیها را بدست آوردند تنها انگیزه بختیاریها روح ناسیونالیستی ایرانی بود که سرلوحه کارشان قرارداداشت و در زمینه ارتباط خوانین بختیاری بادولت انگلیس باید بگوئیم اولاً آنزمانها دولت انگلیس شریک اقتصادی ما بود و نسبتاً از سایر کشورهای استعماری زیانش برای ما کمتر بود، زیرا همسایه شمالی ما شوروی بمدت ۵۰ سال با تاسیس حزب توده بیشتر جوانان ما را با سوء سیاست و ابن‌الوقتی خود به جوخه اعدام سپرد و روی پرورنده آنان انگ کمونیستی زد.

از سویی با دیگر انگلیسی‌ها با بختیاریها پیمان نامه نفت منعقد کرده بودند و پیمان

شرکت نفت ایران و انگلیس از دوران ویلیام داریسی را در پیش رو داشتیم «بدیهی است سوء رفتار کارشناسان و کارتل‌های نفتی را نباید نادیده گرفت که وجهه دولت انگلیس را در ایران از بین میبرد و آنان را با عنوان یک چپاولگر بی حد و مرز معرفی می‌کرد والا در نهایت اگر مراوده دوستی هم بین خوانین بختیاری و دولت انگلیس بود یک امر طبیعی بود که سیاست‌های ایران در آن روزها تعقیب می‌نمود و تمی بایستی با پر رنگ کردن آن، نام وابستگی سیاسی به این سیاستمداران می‌دادند.

به سخن خورد باز گردیم ابوالقاسم خان در سال ۱۳۲۴ بدنبال اقدامات علی اصغر خان وارد ایذه گردید و حکومت خود را تثبیت نمود گاهی حکومتش یوسيله سایر خوانین کمرنگ میشد و گاهی پررنگ، وجود سروان حلوی افسر یازنشسته در حرکت خوانین بحث برانگیز بود و وی را با سیاست‌های پشت پرده ارتباط میداد، از دوستی و ارتباط خانوادگی مظفر فیروز که آن سال‌ها وزارت قوام السلطنه را بعهده داشت نیز باید نام ببریم و مسائلی دیگر که فهرست وار از آنها یاد می‌کنیم.

۱- پروفیسور جنرالف کار ثویت در تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری در صفحه ۱۷۳ به بزرگنمایی روابط انگلیس با خوانین بختیاری پرداخته و می‌نویسد: به دنبال پیشنهاد سر هنری دو مندلف وزیر مختار انگلیس بسال ۱۸۹۰ یک نیروی نظامی از بختیاری‌ها در جنوب ایران تشکیل می‌شود که سه هزار سرباز بختیاری زیر نظر مائورهارت تعلیم نظامی فراگرفتند که صحت آن مورد تردید است و هیچ منبع دیگری جز این نویسنده آمریکائی آن را تأیید نکرده است و پیرمردان ایل هم آنرا قبول ندارند.

۲- خانم دکتر مک بن روز که در مدت اقامت خود در ایران در خانواده مرتضی قلی خان صمصام السلطنه زندگی می‌کرد و از خوان بی دریغ وی برخوردار بود در جناح مخالف ابوالقاسم خان قرار داشت و آنچه را که در کتاب «با من به سرزمین بختیاری بیایید نوشته خالی از غرض نهادی نبوده، می‌نویسد: ابوالقاسم جان در چندین غائله در مناطق بختیاری دست داشت و یکی از چهره‌های مرموزی است که تاکنون گرایش‌های او بدرستی شناخته نشده است در جایی می‌نویسد شایعاتی بر سر زبانهاست که باعمال و مأمورین آلمانی در ارتباط سیاسی بوده و در جای دیگر می‌نویسد باعمال انگلیس رابطه داشته و این تضاد سیاسی هرگز در وجود یک شخص جمع نمی‌شود، از سوی دیگر مسعود بهنود نویسنده

نامدار ایرانی در کتاب از سیدضیاء تا شاپوربختیار می‌نویسد. ابوالقاسم‌خان بطور ریشه در خویش نهضتی را رهبری میکرد و ارتباط او را با عوامل خارجی نفی می‌کند و واژه خود انگیزخته را به نهضت او داده است که می‌تواند سندی محکم باشد.

۳- در نشست درّه شمی که من در جریان آن بودم ابوالقاسم‌خان صریحاً خطمشی خود را در برابر خوانین و کلاتران بختیاری روشن می‌کند، این اعتراف از یک خان مغرور و بی‌باک حاکی از صداقت اوست در این جلسه دشمنی خود را با حکومت ملی دکتر مصدق رد می‌کند و جریان حرکت خود را مقارن با حکومت مصدق یک تصادفی می‌داند که در یک بعد زمان انجام گرفته والا هیچکس در وطن پرستی همه خواتین بختیاری به ویژه ابوالقاسم‌خان نباید تردیدی به ذهن خود راه بدهد.

۴- ناگفته نگذاریم که نفوذ مظفر فیروز و ابیادی حکومت مرکزی قطعاً در تشویق ابوالقاسم‌خان بی‌نقش نبوده ولی ایمان به حرکت در جهت ترقی و سربلندی بختیاری بی‌شک یکی از هدف‌های وی بوده مضافاً به اینکه تمام دارائی و املاک پذیری خود را فروخت و خرج این حرکت سیاسی خود نموده، حالا یا دربار و یا مناسبتش با مظفر فیروز برقرار بوده، در هر دو صورت قصد خیانت به میهن و سرزمین آباء و اجدادی خود را نداشته است و لاجرم هر سیاستمداری بدنبال پناهی می‌گردد.

۵- با توجه به ثبوت آراء نظریات تاریخی که یکی حرکت ابوالقاسم‌خان را خائنه و دیگری نهضت ایلی می‌نویسد مسئله‌ای بوده که در طول دوران مشروطیت اجتناب ناپذیر جلوه می‌کرده است و هنوز حرفهای ناگفته تاریخ در چنین قلم‌ها مانده است و این از ویژگی‌های سیاست‌بازان است که بهر فرد مصلحی انگ خیانت و وابستگی بزنند. به ادامه سخنان اصلی خود می‌پردازیم.

در سال ۱۳۲۴ ابوالقاسم‌خان به همراه سواران جنگاور بختیاری به قصد تصرف سایر نقاط بختیاری که هنوز در دست پادگانهای نظامی بود به منطقه میداود و رود زرد وارد شد اکثر کلاتران، کدخدایان و اندیشمندان بختیاری او را همراهی می‌کردند پادگان نظامی به فرماندهی سرگرد کشورپاد در رود زرد مستقر بود جنگ در حوالی دشت شیر اتفاق افتاد که نفراتی از بختیاری‌ها از جمله مهرباب‌خان کشته شدند وعده بیشتری از سربازان دولتی در این جنگ جان خود را از دست دادند بعدها که نگارنده با سرهنگ مجید زکنی که فرمانده

سواره نظام بود و آنموقع درجه سروانی داشت سابقه دوستی پیدا کردم، زیرا او شاعری والا قدر بود که در انجمن‌ها همدیگر را میدیدیم او خاطرات خود را چنین بیان میکرد:

استحکامات ما در رود زرد ماشین قرار داشت و من که سابقه جنگ‌های متعددی در مناطق کوه‌گیلویه و قشقانی داشتم تمام تجربیات خود را بکار بردم که پیروز شویم اما سربازان وظیفه ما که اغلب بختیاری بودند شب هنگام فرار کردند و اسلحه‌های خود را هم همراه بردند سایر سربازان هم مرعوب شده بودند زیرا این حقیقت مسلم شده بود که مقامات مرکزی هم به ادامه جنگ که برای ما جز کشتار سربازان بیگناه بهره‌ای نخواهد داشت، راضی نبودند ولی فرمانده ما یک افسر دیسپلین و با پشتکاری بود که سخن هیچکس در او نفوذی نداشت، اما وجود دلیران جنگاوری امثال آرضی بابادی و امهراب بهداروند عرصه را بر این فرمانده تنگ کردند، از طرفی شایعات ورود فوجهای متعددی از قلب بختیاری و کهگیلویه به رعب و وحشت او کمک کرد و کشتار بیرویه سربازان زمام اختیار را از کف او بدر آورد سرانجام پس از چند روز جنگ و دادن تلفات بسیار عقب‌نشینی ما بطرف رامهرمز آغاز گردید ما سرزمین را بخود بختیاری‌ها واگذار کردیم در حالی که نتیجه جنگ جز ناکامی بهره‌ای نداشت.

ابوالقاسم خان بعد از اینکه با ایادی خود موفق شد مرتضی قلیخان صمصام، جهانشاه خان صمصام و امیر بهمن خان صمصام را از صحنه رویدادهای بختیاری برکنار نماید بلا معارضه بحکومت بختیاری ادامه داد و در اردل که سرزمین پدری او بود مرکز سردمیری و ایذه را مرکز گرمسیری خود قرار داد و با دلهره و اضطراب که خاص سیاستهای آنروز و آشفتگی اوضاع ملی شدن صنعت نفت بدست توانای دکتر محمد مصدق بود بحکومت خود ادامه داد در فاصله سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ عضو فعال انلیجنت سرویس انگلستان مستر جیکاک در قلمرو بختیاری در رفت و آمد بود، من شخصاً او را با لباس کشیش‌های مذهبی دیدم در حالیکه پرچم سبزی روی دوش خود داشت به بهانه زیارت امامزاده‌ها تمام مسایل بختیاری را زیر نظر داشت و در آن هنگام که وی حضور فعالی در منطقه داشت ماجرای سروشی و طلوعی بوجود آمد که اگر جلوی آنرا نمی‌گرفتند به فاجعه دردناکی منجر میشد دوستی جیکاک بیشتر با مرتضی قلیخان صمصام السلطنه بود که همواره حول و حوش او می‌پلکید، ماجرای سروشی و طلوعی که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد

شرح زیر بود.

صبحگاهان که روستائیان سر از خواب بر می‌داشتند که گله‌های خود را به چرا بفرستند یک مرتبه دچار تشنج می‌شدند و حالت خود فراموشی به آنان عارض میشد ذکر دعاهائی بر سرزبانهای آنان بود اعتراف به گناهان گذشته از ویژگی‌های این بیماری بود، پداست که این حالت بیشتر در زنان روستا موجب تشنهائی میشد که صورت خوشی نداشت.

مقامات قضائی اصفهان و اهواز ماجرا را پیگیری کردند و پرونده تشکیل دادند اما بخاطر رعب و وحشت عمومی ریشه‌یابی آنها در اختیار مردم قرار ندادند شایعاتی که بر سر زبان‌ها بود حاکی از آن بود که جیکاک نامبرده آبهای چشمه‌ها و جویها را با محلولهائی آلوده میکرد که متجر به شیوع این بیماری میشد حتی کنجکاوترین فرد متطقه ایذه پی به این راز تیرد و ماجرا در نطفه خفه گردید.

در سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ افکار عمومی از رویه ابوالقاسم خان بشدت رنجیدند زیرا در گرماگرم نهضت ملی شدن صنعت نفت که مردم یکپارچه شور و احساسات بودند حرکت وی را نابهنگام تشخیص می‌دادند و آنها حمل بر مقابله با حکومت ملی میدانستند بهر حال حکومت بختیاری بخاطر اختلافات خانوادگی خوانین و تشیت آراء در حکومت مرکزی نسبت به رویه ابوالقاسم خان هیچگاه منسجم نگردید و کج دارومریز تا سال ۱۳۳۲ ادامه داشت که در اینسال با شکست ابوالقاسم خان از سوی پسر برادر خود تیمار بختیاری وی را به مرکز اعزام نمودند و حرکت خوانین که از سال ۱۳۲۲ آغاز گردیده بود پس از ده سال پایان یافت و سرتیپ امین آزاد بسمت فرماندار چهارمحال و بختیاری منصوب گردید. یادآوری: بسیاری از خوانین بختیاری بنا به نوشته مرحوم جعفرقلی خان سردار اسعد در کتاب خاطرات خود، آهنگر تابستان و سقای زمستان بودند و یا به عبارت شاهنامه فردوسی رستم تاجبخش بودند که در میارزه و فداکاری تا سر حد مرگ پیش می‌رفتند ولی تاج را بر دیگران می‌نهادند در آن زمانها ننگ و نام سیاستمداران به موتی بستگی داشت زیرا با یک تشخیص بجا و یا نابجا نیکنامی بسیاری زیر سؤال میرفت ما در این مقاله به چند نفر از این خوانین اشاره می‌کنیم.

۱ - علیمردان خان مردانی: این عنصر لایق و پاک سرشت و الاتبار براستی یک حرکت سیاسی و مردمی را آغاز نمود و آرزوهای بلندی در سر می‌پروراند که همکاری قنی چند از

اندیشمندان بختیاری امثال خانباخان اسعد را به‌مراه داشت آنان میخواستند مصدر خدمتی برای سرزمین بختیاری که از هر حیث محرومترین قشر جامعه عشایری ایران بودند بشوند، او سواران بسیاری را تعلیم داد و با خود همراه نمود که پیشمرگانی نظیر طایفه برون و گودرزها در التزام رکاب او بودند این همراهان نیز با نیت خیرخواهانه پیرامون او گرد آمدند سرانجام نابرداری‌ها بروی صحنه آمد و بر چسب خیانت به آب و خاک به آنان زده شد و از صحنه با ناکامی خارج گردیدند در حالیکه داوری مردم بختیاری در جهت مثبت با آنان بود و اینهم یکی از خطاهای نابخشودنی رضاشاه بود که قصد براندازی سران ایلات و عشایر ایران را داشت.

۲- تیمسار سپهبد تیمور بختیاری با همه نقشی که در رهائی سرزمین عزیز آذربایجان از چنگال تجزیه‌گران داشت بعدها آلت دست مشی خیانت پیشه مرکزی قرار گرفت و با قول گرفتن پُست ساواک تیشه به ریشه سوابق سیاسی خود زد و از مردم فاصله گرفت و داوری عمومی را برضد خود برانگیخت بعداً هم که در جبهه ضد شاه قرار گرفت نیز مورد نفرت درباریان بود تا روزی که بدستور ساواک روز مرگش فرارسید و چقدر برای یک سیاستمدار دردانگیز است که نه خدا را داشته باشد نه شیطان را.

در حقیقت هم مردم را نداشت و هم اربابانی که او را آلت دست خود قرار دادند و از طرفی چون برنامه ضد کمونیستی خود را به شدیدترین وجهی اعمال میکرد این مسئله هم نقشی در سقوط شخصیت او ایجاد کرد.

۳- دکتر شاپور بختیار که دوران جوانی خود را همگام با دکتر محمد مصدق در نهضت ملی سپری نمود موقعیت خوبی را در بعدی از زمان بدست آورد و با اینکه اندیشه ضد دیکتاتوری رضا شاه را به‌مراه داشت، چرا که آن پادشاه دیکتاتور پدر دکتر شاپور بختیار یعنی سردار فاتح را به چوبه اعدام سپرده بود و بارها دکتر شاپور بختیار پیراهن خون‌آلود پدرش را که همواره در جامه‌دان خود به امانت تاریخ سپرده بود به‌همه نشان می‌داد و با همه مخالفت‌هایی که با سیستم محمدرضا شاه داشت ولی در بهیوچه انقلاب اسلامی هنگامیکه باو پیشنهاد نخست‌وزیری داده شد این انگیزه در ذهنش تداعی شد که بالاخره این بن‌بست موجود بین پادشاهی و مردم باید از یک جایی گشوده شود و حالا فرصتی تاریخی بدست آمده که با اظهار ندامت پادشاه و از صحنه خارج شدن او صلح و مصالحه‌ای برقرار شود،

این بود که پشت پا به نهضت ملی و یاران دکتر مصدق زد و پست نخست‌وزیری را قبول کرد و براسستی اگر یک اشتباه در زندگی خود کرده باشد همین بود که برخلاف دریای موج انقلاب مردم حرکت کرد و سرنوشت سیاسی خود را که در مدت پنجاه سال آندوخته بود بیاد داد و سرانجام در کشور فرانسه در غربت بیگسی وسیله تروریستها به قتل رسید و داغی تازه بر قلب تاریخ بختیاری نهاد و باید در این زمینه گفت که همه متفکران بختیاری بر اشتباه وی پا نمی‌فشارند و همه عملکرد او را از اول تا آخر تأیید می‌کنند و می‌گویند برخلاف سیاستمداران دو دوزه‌باز، او در همه حال از یک ایستائی و صراحت لهجه در سیاست برخوردار بوده است و قبول نخست‌وزیری هم از کارهای تهورانگیز و شجاعانه وی نشأت می‌گرفت.

با این سه یادآوری ثابت می‌شود که بسیاری از خوانین بختیاری در مسیر این تضادها قرار داشتند که بهانه تبلیغاتی بدست مخالفین خود میدادند و روی هم رفته این گروه بیش از هر سیاستمداری ضرر ندانم کاری و بی‌سیاستی خود را دیدند و بتدریج از صحنه حکمرانی بختیاری کنار رفتند. گو اینکه این میدان تپه کردنها ضایعه تأسف یاری برای جامعه بختیاری به‌مراه داشت.

حماسه‌ علی مردان‌خان بختیاری

یکی از نویسندگان ارجمند و مترجمان مسلط به زبان انگلیسی شادروان مهرباب امیری بود که بیش از نیم قرن قلم بدست، گوشه‌ها و زوایای تاریخ میهن ما به ویژه ایل جلیل بختیاری را روشن نمود و با پژوهش در کتابخانه‌های اروپا و آمریکا نظریه مورخان و جهانگردان اروپائی را که در زمینه تاریخ بختیاری قلم زده بودند به فارسی ترجمه و بتدریج در چند کتاب معرفی نمود، هم‌تبار عزیزم جناب آقای غلامعباس نوروزی بختیاری که پرواز دهنده اندیشه‌های مهرباب امیری بود در جایگاه انتشارات آنزان در این زمینه خدمات فراوانی نمود، به دو انگیزه که نخست یادآوری نام ارجمند شادروان مهرباب امیری بود و دوم انتقال نظریه وی درباره حماسه علی مردان‌خان بختیاری در این کتاب با اجازه از حضور جناب آقای نوروزی این مقاله را از ماهنامه آنزان به این کتاب انتقال دادم باشد که بصورت مدوّن در گنجینه تاریخ ایران ییادگار بماند. ضمناً مرثیه‌ای را که در سوگ شادروان مهرباب امیری سروده‌ام در پایان همین مقاله می‌آورم چرا که خود این نویسنده نامدار هم حماسه‌ای بود قابل بیان و در خور تقدیر حیرت.

نگارنده

زندگینامه

حماسه علی مردان خان بختیاری

چنین گفت نر جفت را ماده شیر که فرزندمان گر نباشد دلیر
ببریم از او مهر و پیوند پاک پدرش آب دریا و مادرش خاک

«مردوسی»

تاریخ کهن سال ایران، شاهد مبارزات و فداکاری‌های بسیاری از قهرمانان و مردان شجاع و دلیری است که در هنگام خطر از کشته شدن نهرامیدند و بی باکانه به پیشواز حوادث شتافتند و مردانه تا آخرین لحظه حیات از شرف و حیثیت خود دفاع کردند و خطر مرگ را به پیشیزی نگرفتند و سرانجام جان خود را برای رسیدن به اهداف خود ایثارگرانه از دست دادند.

مهتری گر یکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

در بین این زاد مردان دلیر و سلحشور، در اینجا تنها به نام سه تن از آنها اشاره می‌کنیم. جلال‌الدین خوارزمشاه، لطفعلی خان زند، علی مردان خان بختیاری. می‌گویند هنگامی که سلطان جلال‌الدین در آخرین نبرد خود در کنار رودخانه سند با لشکریان مغول مصاف می‌داد، چون بخت را با خود یار و مساعد نیافت با یک حمله مردانه صف مغولان را از هم شکافت و خود را به لبه بلند رودخانه رسانید و در میان بهت و حیرت مغولان نهیب بر اسب زد و از ارتفاع چند متری خود را بدرون رودخانه پرتاب کرد و شتاکنان خود را به آن سوی رودخانه رسانید. چنگیزخان که مجذوب آن همه تهور و بی‌باکی شده بود در حالی که انگشت تحیر و تحسیر به دندان می‌گزیذ رو به فرزندان خود کرد و گفت: از

پدر، می‌بایست چنین پسری باقی بماند.^(۱)

داستان برخورد عبرت انگیز شاهزاده نگون بخت و مغلوب زتند را با فاتح خونخوار قاجار، چون به عصر ما نزدیکتر است همه به خوبی می‌دانیم. یک مورخ انگلیسی که در روزهای سرگردانی لطفعلی خان با وی دیداری داشته و مجذوب شجاعت و مردانگی او شده بود، درباره وی می‌نویسد: شجاعت و پایداری و خویشتن داری که در هنگام بلا و بدبختی از خود نشان می‌داد مضمون قصاید و ترانه‌هایی است که تا زبان فارسی زنده است، ممکن است باقی بماند، در دوران عزت و کامکاری، جوانمرد، خوش برخورد و دلپذیر و در ایام مصیبت و بدبختی به اندازه‌ای بزرگواری و با شکوه بود که طبیعت بشری کمتر قادر به تحمل آن خواهد بود.^(۲)

شگفت آن که ما چنین توصیفی را از زبان یکی از زندانیان دوره رضاشاه درباره علی مردان‌خان بختیاری می‌شنویم. بزرگ علوی که بنا بر حسب مرام و مسلک خود چندان عنایتی به رؤسای ایلات و عشایر نداشت، بر اساس شنیدنی‌های خود با لحن ستایش آمیزی درباره آخرین لحظات زندگی علی مردان‌خان سخن می‌گوید: «... دیوارها و حیاط‌های این زندان قصر چیزها دیده‌اند... این علی مردان‌خان بختیاری را دیده‌اند که روز مرگ جامه زیبا بر تن کرد و سر و صورت خود را آرامت و مردانه به قتلگاه رفت.»^(۳)

علی مردان‌خان که بود؟

علی مردان‌خان، پسر علی قلی خان و او پسر محمدعلی خان و او پسرالله کرم‌خان و او پسر محمدحسین خان و او پسر ابدالخان از طایفه محمود صالح بختیاری است. ابدالخان، عموزاده علی مردان‌خان، پسر حیدرآقا، فاتح اصفهان و نایب السلطنه ابوتراب

۱- روضه الصفا، تالیف مبرخواند، جلد ۴، ص ۱۲۱

۲- ۵۵ سفرنامه، ترجمه میراثیا امیری، ص ۱۱۲-۱۱۱ (جانب وحید ۱۳۶۶)

۳- پنجاه و سه نفر، بزرگ علوی، ص ۵۲ (جواب امیرکبیر ۱۲۵۷)

میرزا (شاه اسماعیل سوم) صفوی است. مشهور است پس از آنکه ابدال خان را در کهنز فریدن به اسارت گرفتند و نزد آغا محمدخان قاجار بردند، در مقام تعریض بدون ترس و واهمه خطاب به شاه قاجار گفت: مشیت الهی بر این قرار گرفت که مرا اسیر پیرزنی نماید.

مادر علی مردان خان بی بی مریم، دختر حسینقلی خان ایلخانی است، بی بی فاطمه دختر علی رضاخان کیانرسی را به زوجیت گرفت در عرض خواهر خود بی بی آغایگم را به عقد علی رضاخان در آورد ثمره ازدواج حسینقلی خان و بی بی فاطمه، بی بی مریم بود که در جنگ جهانی اول به طرفداری از آلمان و عثمانی، بر ضد انگلیس و روس قیام کرد و وحید دستگردی در قصیده معروف خود تحت عنوان «توید فتح» در مدح او گفته است.

ای مریم مسیح دم، ای افتخار ملک	بازوی جاه، دست شرافت سوار ملک
گر حکمران تو بودی روزی در اصفهان	زار این چنین نبود کتون روزگار ملک
از جای خیز ایل سلحشور بختیار	بنمای بار دیگر، چون بخت یار ملک
امروز ایل بختیاری فرمانبر تواند	سرها به کف گرفته برای نثار ملک
کن تخت شادمانی بیگانه سرنگون	ای شادی روان زمان غمگار ملک ^(۱)

پرفسور گارثویت استاد کرسی تاریخ و مستشرق معروف آمریکائی در مقام تجلیل از بی بی مریم گفته است: «این پیرزن برجسته روحی سرکش و فکری مستقل داشت و در تعیین سیاست بختیاری به ویژه در جنگ جهانی اول نقش مهمی ایفا کرده،^(۲) شکی نیست که در دامان چنین شیرزنی فرزندی دلیر چون علی مردان خان پرورش خواهد یافت.

علی مردان خان در کودکی پدرش را از دست داد و ناگزیر همراه مادرش از خانه پدری به خانه حاجی علی قلی خان سردار اسعد نقل مکان کرد. پس از آنکه بی بی مریم بعقد فتح‌الله خان سردار ارشد در آمد، علی مردان هنوز در خانه سردار اسعد و سردار ظفر بر می برد و در همانجا به مکتب خانه رقت و به دانش آموزی پرداخت^(۳). بعد از دوران بلوغ تا

۱- ره آورد وحید جلد اول ص ۱۷

۲- بختیاری در آئینه تاریخ. پرفسور گارثویت ترجمه مهتاب امیری

۳- خاطرات سردار ظفر ص ۱۵۸-۱۴۷

سال ۱۳۰۲ شمسی قمری که طوایف چهارلنگ از قلمرو بختیاری مجزا شدند ما از زندگی علی مردان‌خان اطلاعی در دست نداریم و تنها می‌دانیم که در همین سال، محمدعلی خان و علی مردان‌خان به ترتیب یکی به سمت ایلخانی و دیگری به عنوان ایلبگی طوایف چهارلنگ مصدر کار شدند.

نگاهی به اوضاع بختیاری در سال‌های قبل و بعد از ظهور رضاخان

بختیاری‌ها بعد از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه، اداره امور کشور را بدست گرفتند و سالها بعد بعنوان وزیر، نخست وزیر، فرماندار و استاندار حکمرانی کردند. با آغاز جنگ جهانی اول اختلاف و دویت بتدریج در ایل بختیاری بالا گرفت و خوانینی چون فتحعلی خان سردار معظم و ابراهیم خان ضرغام السلطنه در جنگ‌های مهاجرت، و سالار مسعود و چراغعلی خان با روس‌ها درگیر جنگ شدند^(۱). با پایان گرفتن جنگ، کم و بیش آرامشی در منطقه بختیاری بوجود آمد با ظهور رضاخان در صحنه سیاست ایران (۱۲۹۹) و روابط نزدیک جعفرقلی خان سردار اسعد با وی بختیاری‌ها هنوز ته رنگی از قدرت را در دست داشتند، ولی رضاخان به تدریج پایه‌های حکومت خود را مستحکم‌تر می‌کرد و در سال ۱۳۰۰ لشکر جنوب تحت فرماندهی امیر لشکر محمودخان آبرم تشکیل گردید...

در اواخر تیرماه ۱۳۰۱، یک ستون نظامی که از طریق قلمرو بختیاری عازم خوزستان بودند، در کاروانسرای شلیل در ارتفاعات مروارید خلع سلاح شدند^(۲). در سال ۱۳۰۳ عده‌ای از سران بختیاری، چون یوسف‌خان امیر مجاهد، مرتضی قلی خان صمصام، سالار ارفع، سردار حشمت و سالار اقبال و چند نفر دیگر به قیام سعادت خزرعلی پیوستند.

۱- ایران در جنگ بزرگ مورخ‌الدوله سپهر ص ۷۵.

۲- گلگون کفنان سرتیب میرحسین بکرنگیان ص ۳۹۱

رضاخان در آن موقع تا سرکوب قیام سعادت با ایلات جنوب با مدارا رفتار می‌کرد ولی بعد از تسلیم شیخ خزعل روش خشن‌تری با رؤسای عشایر در پیش گرفت.

در سال ۱۳۰۳ شمسی اقداماتی به منظور دریافت مالیاتهای معوقه بعمل آمد. در سال ۱۳۰۴ سنطان مشیری مامور خلع سلاح عشایر بختیاری شد، خلع سلاح با کمک سردار معظم بختیاری که در آن موقع حکومت چهارمحال را بعهده داشت تقریباً بصورت موفقیت‌آمیزی به مرحله اجرا در آمد^۱.

در همین گیرودار، بر سر پرداخت مالیات بین خوانین بختیاری و مالکین چهارمحال اختلافاتی بروز کرد که در نتیجه انجمنی بنام «جمعیت اتحاد چهارمحال و توابع» برای کوتاه کردن دست خوانین تشکیل گردید و بدنبال آن موضوع حل اختلاف به مرکز و عدلیه احاله شد و سرانجام غلامحسین سردار محتشم و محمدتقی‌خان امیرجنگ، ایلمخانی و اینبگی بختیاری از مقام‌های خود برکنار شدند و غلام رضاخان مظفرالممالک به سمت فرماندار چهارمحال منصوب گردید.

بازتاب ناآرامی‌های جنوب در شورش بختیاری

در پائیز سال ۱۳۰۷ بین عشایر یویراحمدی و قوای دولتی به فرماندهی مرتب ابوالحسن پورزند زد و خورد شدیدی در ارتفاعات دورک مدو در گرفت کای لهراسب یکی از رزمندگان دلیر عشایر در این جنگ رشادت زایدالوصفی از خود نشان داد که سرانجام منجر به شکست قوای دولتی گردید.

در زمستان ۱۳۰۷ علی‌خان سالار حشمت برادر کوچکتر اسماعیل‌خان صولت‌الدوله سر به شورش برداشت، طولی نکشید که ایل بهارلو، یکی از انشعابات ایل خمسه، به رهبری عبدالحسین‌خان به شورشیان پیوست. دامنه شورش بتدریج گسترش یافت و شیراز در خطر محاصره قرار گرفت تا جائی که در شانزدهم خرداد ۱۳۰۸ تفنگچیان دره شوری در

ارتفاعات پُل خان به اردوی دولتی به فرماندهی سر تپ حبيب‌الله خان شیبانی تپاخون زدند و تلفات سنگینی وارد آوردند. این جنگ و ستیز ادامه داشت، تا اینکه دولت مجبور شد به تقاضای شورشیان تن در دهد و صولت‌الدوله را که از قبل در تهران تحت نظر بود آزاد و روانه شیراز کند و ارکان حکومتی فارس را تماماً از کار برکنار کند.^(۱)

قیام علی مردان‌خان و تشکیل هیئت اجتماعی

در حالی که شورش فارس هنوز فروکش نکرده بود، نوعی ناآرامی و علائمی از عصیان در ایل بختیاری مشاهده می‌شد و طولی نکشید که علی مردان‌خان جمعیتی به نام «هیئت اجتماعی بختیاری» مرکب از دوازده نفر از سران و کلانتران بختیاری تشکیل داد و اعلام کرد که برای استیفای حقوق از دست رفته عشایر بختیاری علیه دولت مبارزه خواهد کرد. دولت که هنوز درگیر مسئله فارس بود شتابزده محمد رضاخان سردار فاتح و محمدتقی خان امیر جنگ را به گومسیر فرستاد تا با علی مردان‌خان وارد گفتگو شوند، ولی قبل از آنکه فرستادگان دولت بتوانند کاری انجام دهند شورشیان پُل شالو را که در مسیر جاده بختیاری به خوزستان است، منهدم کرده و رفت و آمد در این منطقه را قطع کردند و سپس در تنگ گزی و شوراب اجتماع نمودند و از پرداخت مالیات به دولت سر باز زدند و تصمیم گرفتند که از سمت پشتکوه بختیاری به فریدن حمله کنند. گفتگوی سردار فاتح و امیر جنگ با علی مردان‌خان به جایی نرسید تاگزیر به تهران مراجعت کردند.^(۲)

در خلال این رفت و آمدها شورش ابعاد وسیعتری یافت طوایف زراسوند، احمدی، احمد خسروی و یابادی به نهضت علی مردان‌خان پیوستند.

در نیمه خرداد ۱۳۰۸ شورشیان به سوی دهکرد به حرکت در آمدند، دولت مرکزی که هنوز درگیر مسائل فارس بود، سعی داشت موضوع را به نحو مسالمت‌آمیزی حل و فصل

۱ - روزنامه حقی‌المعین شماره ۲۴ و ۱۸/۲۵ تیر ۱۳۰۸ شورش عشایر فارس. گاهه بیات ص ۷۶-۷۶

۲ - خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید (شماره ۲۱ و ۲۲ شهریور ۱۳۵۲)

نماید. دوباره امیرجنگ از تهران به چغاقور رفت و به اتفاق سردار ظفر، سردار محتشم و مرتضی قلی‌خان که در بختیاری بودند با علی‌مردان‌خان به گفتگو نشستند، ولی در حقیقت همه خوانین از اقدامات رضاشاه ناخشنود بودند و از خطری که از جانب نظام پهلوی کل موجودیت عشایر را تهدید می‌کرد آگاه بودند غیر از جعفرقلی‌خان سردار اسعد که در آن وقت سمت وزارت جنگ را به عهده داشت و با شاه صمیمی بود، بقیه خوانین چهارتنگ و هفت‌تنگ و اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی کشمکش‌های گذشته را از یاد برده همگی در مخالفت با رضاشاه هم عقیده بودند. بعضی از آنها مانند سردار قاتح و سردار اقبال به طور عملی به جناح علی‌مردان‌خان پیوستند و عده‌ای نیز با رهبران گروه‌های مخالف همکاری می‌کردند، البته جای شگفتی نبود اگر گفتگوی خوانین بزرگ بختیاری با علی‌مردان‌خان منجر به شکست گردید.^(۱)

سردار قاتح و امیر جنگ برای جلوگیری از تصادم و برخورد قوای دولتی با پارتیزان‌های علی‌مردان‌خان، باور صادق‌خان حاکم دهکرد را راضی کردند که از شهر خارج شود، ناگزیر وی به اتفاق سایر رؤسای دولتی، دهکرد را ترک گفت و شهر در ۲۷ تیرماه ۱۳۰۸ به تصرف علی‌مردان‌خان و سایر رهبران شورشی در آمد.^(۲) با وقوع این حادثه دولت مصمم شد که با قوه قهریه شورش بختیاری را سرکوب کند لذا سرتیپ محمد محتشمی و سرهنگ سیف‌الله شهاب برای رهبری عملیات نظامی از تهران به اصفهان عزیمت کردند تا فرماندهی فوج مختلط اصفهان و یزد را با پوشش هوایی چند فروند هواپیما بر ضد شورشیان، بر عهده گیرند.

در آغاز عملیات، سرهنگ محمدخان میمند برای آزاد ساختن دهکرد به فرماندهی یک ستون نظامی با تجهیزات و وسایل موتوری از تنگ بیدکان گذشت تا در سفیددشت مستقر گردد، دسته‌های سوار بختیاری به فرماندهی نادرقلی‌خان پسر سردار اشجع و اسماعیل‌خان زراسوند داماد امیرمقخم با تمرکز نیرو در ارتفاعات حلوایی و تنگ انجیره و دیگر معابر کوهستانی ستون اعزامی را در محاصره گرفتند. سرتیپ محتشمی چند فوج پیاده نظام را با پشتیبانی یک واحد توپخانه به فرماندهی سروان عبدالله هدایت مأمور کرد که

۱ - روزنامه شفق سرخ (۱۷ تیرماه ۱۳۰۸)

۲ - شناخت سرزمین بختیاری، نیکراده امیرحسینی، ص ۲۸۲

از محور بیدکان پیشروی کند و خط محاصره را بشکافد ولی قوای اعزامی پس از تلفات سنگین زمین‌گیر شد و ناچار به عقب‌نشینی گردید. قوای دولتی حتی قادر نشد از طریق هوا آذوقه و مهمات به محصور شدگان سفیددشت برساند.^(۱) بدین ترتیب ستون نظامی در دو موضع جداگانه اما در یک محل، در سفیددشت در محاصره کامل قرار گرفتند و تمام سعی و کوشش قوای دولتی برای رفع محاصره بی‌نتیجه ماند. غیر از قوای محاصره شده، یک ستون نظامی که به فرماندهی سرهنگ جلوه از محور بروجن اعزام دهکرد بودند نیز، به دست بختیاری‌ها اسیر شدند و پس از خلع سلاح به دهکرد اعزام گردیدند. به موازات این عملیات ساخلو مستقر در جانکی به فرماندهی ستوان سپانلو خلع سلاح، و سرواز عنایت‌الله سهراب نیز در یادگان دیگری به اسارت شورشیان در آمد.^(۲)

عجز و ناتوانی قوای دولتی در مقابله با علی مردان‌خان و متحدانش فرصتی به دست مخالفان دولت داد، تا بنا به نوشته مخبرالسلطنه هدایت، رئیس الوزراء وقت، شایع کنند که ایران جمهوری است و مستوفی العمالک رئیس جمهور خواهد بود.^(۳)

دولت، صمصام‌السلطنه و امیرمفخم را به بختیاری اعزام داشت تا با علی مردان‌خان به مذاکره بنشینند و در ضمن با ارسال تأمین نامه جهت محمدجراد خان سردار اقبال و محمدرضا خان سردار فاتح سعی می‌شد تا آن دو را از صفوف مخالفان دولت جدا نمایند.^(۴)

در زمانی که گفتگو برای مصالحه ادامه داشت، اعزام و استقرار نیروهای دولتی در منطقه آغاز گردید و با پایان گرفتن شورش‌های فارس واحدهای مستقر در فارس به تدریج به اصفهان منتقل می‌شدند.^(۵) و سرتیب شاه بختی فرماندهی قوای دولتی را به عهده گرفت، از طرف دیگر واحدهایی از قوای دولتی به فرماندهی سرهنگ محتشمی در تنگ دزدان و بخشی دیگر نیز به فرماندهی سرهنگ بهادر بختیاری (برادر سردار اسعد) به اتفاق خود

۱- رضاشاه در آینه خاطرات، ابراهیم صفائی، ص ۲۶۰

۲- ساخت چهارمحال بختیاری، نیکزاد امیرحسینی، ص ۴۹۶

۳- خاطرات و خطرات، مخبرالسلطنه هدایت، ص ۲۸۳

۴- روزنامه شفق سرخ (۲۰ مرداد ۱۳۰۸)

۵- روزنامه ایران (نهم مرداد ۱۳۰۸)

شاه‌بختی در مدخل تنگ بیدکان موضع گرفتند.

قوای کمکی دیگر نیز از خرم‌آباد به فرماندهی سرتیپ تاج‌بخش رهپار فریدن شدند تا از محور پل ورگون در آزادسازی دهکرد وارد عمل شوند.^(۱)

آخرین حمله نیروی نظامی هنگامی آغاز شد که علی مردان‌خان و متحدانش در زردیا (نزدیکی قهوه‌رخ) با نمایندگان دولت، درباره بخشودگی مالیات ده ساله و معافیت از نظام وظیفه و انتصاب رهبران شورشی به مقامات دولتی و دیگر مسائل مورد علاقه‌شان مشغول مذاکره و چانه زدن بودند.^(۲)

چون بیشتر رزمندگان بختیاری در ارتفاعات مشرف به تنگ بیدکان متمرکز بودند، انتظار می‌رفت که یورش قوای دولتی با توجه به آرایش جنگی آنها از آن قسمت آغاز گردد. ولی بر عکس فوج پیاده پهلوی با پشتیبانی آتشبارهای توپخانه به فرماندهی سروان هدایت و یک اسکادران سواره نظام زیر فرمان ستوان نصرت‌الله‌خان معتضدی تحت فرمان سرهنگ ضرابی حمله اصلی را به تنگ انجام دادند و پس از سه روز عملیات بی‌وقفه، بختیاری‌ها ناگزیر عقب نشستند و تنگ به دست قوای دولتی افتاد.^(۳) با اشغال تنگ انجیره قوای دولتی به خوبی می‌توانستند به سوی ارتفاعات دست چپ تنگ، بیدکان و با خود سفیددشت پیشروی کنند روز بعد هر دو طرف مواضع یکدیگر را زیر آتش گلوله گرفتند و به جنگ و دفاع از متعلقه سیاه کوه پرداختند، ولی روز دوم قوای دولتی با پشتیبانی آتش توپخانه و مسلسلها حمله آغاز کرد. در ابتدا ارتفاعات دست چپ، و سپس بلندبهای سمت راست بیدکان را به تصرف در آورد و بدین ترتیب راه اصلی برای حمله به دشت و شکستن حلقه محاصره قلاع سفید دشت امکان پذیر گردید.

قوای دولتی پس از دو روز توقف و استراحت و تجدید آرایش، پیشروی خود را آغاز کرد و از آن طرف هم ستونهای محاصره شده به فرماندهی سرهنگ میمند و سروان تقی ناصری از داخل وارد عمل شدند و سرانجام محاصره سفید دشت پس از بیست روز به پایان

۱ - تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، کاظمی ... ص ۱۰۹

۲ - گنگون کفتان سرتیپ میرحسین بگرنگیان، ص ۳۹۵

۳ - رضاشاه در آینه خاطرات، ابراهیم صفایی، ص ۲۶۵

رسید.^(۱) در نهم مرداد قوای دولتی پس از زد و خورد کوتاهی در قهوه‌رخ، دهکرد را به تصرف در آوردند^(۲)، پارتیزانهای عشایری قبالا شهر را تخلیه کرده بودند.

دو روز بعد از ورود قوای دولتی به دهکرد، نیروهای کمکی سرتیپ تاج‌بخش نیز وارد شهر شدند چنانچه این قوا دو روز زودتر خود را به منطقه عملیات جنگی می‌رسانید احتمال می‌رفت که رزمندگان عشایر در حوالی دهکرد در محاصره قوای دولتی در آیند.

بختیارها بار دیگر در سه فرسخی دهکرد متمرکز شدند و با قوای دولتی به زد و خورد پرداختند و بی‌برابر آتشبارهای نظامی کارآیی خود را از دست داده و بتدریج متلاشی شدند.

بیشتر رؤسای شورشی مورد عفو قرار گرفتند و مرتضی قلی‌خان صمصام نیز به حکومت بختیاری منصوب گردید.^(۳) تنها علی مردان‌خان یا عده‌ای از اقراد وفادارش تسلیم نگردید و تا مدتها سرتیپ تاج‌بخش و قوای نظامی لرستان تا میانکوه بختیاری وی را تعقیب کردند و سرانجام پس از مدتی او هم تاهمین گرفت و به خانه و کاشانه خود مراجعت کرد.^(۴) ولی رضاخان، کسی نبود که از تقصیر این سرکرده رشید بختیاری که منطقه را بر ضد او به آشوب کشیده بود بگذرد.

نگرانی رضاشاه از ورود اسلحه قاجاق به کشور

موضوع تهیه اسلحه برای رزمندگان عشایر از جمله مسائلی بود که فکر رضاشاه و کابینه مخبرالسلطنه هدایت را در طول شورش جنوب به خود مشغول می‌داشت چون سلاحهایی که در دست عشایر بود، بیشتر مارک انگلیسی داشتند، لذا دولت بکرات به مقامات انگلیسی هشدار داده بود که سعی کند از ورود اسلحه قاجاق به ایران از طریق شیخ نشین‌های خلیج

۱ - روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۲ - روزنامه حبل‌المتین (شماره ۳۸ و ۳۹ شهریور ۱۳۰۸) و روزنامه ایران (۲۵ مرداد ۱۳۰۸)

۳ - روزنامه شفق سرخ (۲۲ مرداد ۱۳۰۸)

۴ - گلگون گفتار سرتیپ یکرنگیان، ص ۲۹۷ و خاطرات هرمز احمدی خاطرات وحید شهریور ۵۲

فارس، که در آن موقع تحت قیمومیت آن دولت بود جلوگیری به عمل آید. ولی این حقیقت انکار ناپذیر نیز وجود داشت که عشایر به رغم اقدامات دولت در جهت خلع سلاح، همیشه مقدار هنگفتی اسلحه در خفا نگه می‌داشتند و در خلال شورش فارس و بختیاری مقداری اسلحه انگلیسی نیز بین طوایف طرفدار دولت از طریق ارتش توزیع شد و از طرفی هم سربازان چون دل خوشی از افسران و مافوقان خود نداشتند به سهولت تسلیم می‌شدند و اسلحه‌های خود را به شورشیان تحویل می‌دادند، در ضمن مسلح شدن پارتیزان‌های عشایری به سلاح‌های انگلیسی بیشتر به این علت بود که تا سال ۱۳۰۹ که ارتش خرید اسلحه مورد نیاز خود را از چکسلواکی آغاز کرده بود کلیه تسلیحات ارتش ایران از بریتانیا خریداری می‌شد و این خود عامل دیگری بود که عشایر بتوانند بیشتر تسلیحات خود را از طریق طوایف وابسته به دولت و غنایم جنگی در عملیات جنگی تأمین کنند.

شکی نیست که وجود جنگ افزار و اسلحه یکی از عوامل مهم شورش و عصیان در بین عشایر به حساب می‌آمد، ولی فراموش نکنیم که این عامل اصلی نبود، چرا که وجود تک تیراندازان ماهر و تفنگچیان کارآموده، سرنوشت جنگ را تعیین می‌کرد. در میدان‌های جنگ عشایری همیشه نبرد را تعداد کمی تفنگچی کارآمد شروع می‌کردند و همان تک تیراندازان ماهر بودند که جنگ را پیروزمندانه به سود خود به پایان می‌رسانیدند، همانطوری که کراراً دیده شده در بیشتر جنگ‌های عشایری، تعداد کشته شدگان پارتیزان‌ها در مقایسه با تلفات سربازان به مراتب کمتر بوده است و بنا به یک ضرب‌المثل محلی، تفنگ برنده جنگ نیست، بلکه پس نشین آن سرنوشت جنگ را تعیین می‌کند!

دولت که در مقابل شورش فارس و بختیاری سخت درمانده و مستأصل شده بود، تصمیم گرفت که شاید از طریق دیپلماسی بتواند از ورود اسلحه انگلیسی که به طور قاچاق وارد بنادر ایران می‌شد، جلوگیری به عمل آورد. در تاریخ هفتم ژوئن ۱۹۲۹ (هفتم خرداد ۱۳۰۸) تیمورتاش وزیر دربار پهلوی با کلایو (Clive) وزیرمختار بریتانیا در تهران ملاقات کرد و در رابطه با ورود اسلحه قاچاق انگلیسی به ایران اظهار نگرانی کرد. دولت انگلیس ورود اسلحه انگلیسی به ایران را تکذیب کرد و بنا به گزارش رویتر (لندن ۲۵ ژوئیه، سوم

مرداد ۱۳۰۸) وزیر خارجه بریتانیا این ادعا را رد کرد.^(۱)

www.Bakhtiaries.com

واکتش دولت‌های انگلیس و شوروی در قبال ورود اسلحه غیر مجاز به ایران

دولت انگلیس، نه تنها خود را در این ماجرا مقصر نمی‌دانست بلکه معتقد بود که برای جلوگیری از ورود اسلحه قاچاق به سواحل مرزهای آبی ایران که تقریباً هزار مایل امتداد داشت، سه یا چهار فروند کشتی جنگی موجود بریتانیا کافی نبود و افزون بر این هندرسون Henderson وزیر امور خارجه انگلیس به دولت ایران گزارش کرد که بنا به اطلاعات موثقی که دریافت داشته اخیراً دولت شوروی مقادیر قابل توجهی سلاح ساخت انگلیس خریداری کرده و به تازگی هم یک کشتی شوروی یک محموله اسلحه در بندر خرمشهر تخلیه کرده است.^(۲) در خلال شورش بختیاری و فارس دولت‌های شوروی و انگلیس به روش مألوف هر کدام در رابطه با ارسال اسلحه قاچاق به ایران اتهاماتی به همدیگر وارد می‌کردند، روزنامه‌های شوروی در رابطه با خائنه جنوب از فرصت استفاده کرده و پای امپریالیسم انگلیس را به میان کشیده بودند. روزنامه مسکو بروند شاو «که به زبان آلمانی در شوروی منتشر می‌شد، در مقاله‌ای (ظاهراً به نام ایوانف) نوشت: «اگر چه بحران مسئله ارضی - فلاحتی و سیاست غیرماهرانه مأمورین نظامی محلی نسبت به ایلات و عشایر جنوب و نارضایی روحانیون از اوضاع، بخشی از عوامل دخیل در ماجراست، ولی ... باید نقشی را که قوام‌الملک فتودال مقتدر جنوب بازی کرده خاطر نشان ساخت. البته مشارالیه هم در تیره ساختن روابط دولت و عشایر دستی داشته است در این قضیه می‌توان بدون تردید گفت انگلیسها سعی خواهند کرد که برای فشار به دولت ایران از هیجانات استفاده کنند...»^(۳)

1 - Clive (Tehran) To Henderson Telegram No. 239. June 1929.

2 - ANgeio Iranian relation 1925 - 1941. Zargar. P 225.

۳ - به نقل از شفق سرخ (مورخ ۲ تیرماه ۱۳۰۸)

یکی از کمونیست‌های ایران بنام حسین‌زاده که بیشتر از ایوانف به اوضاع سیاسی کشور ما آشنایی داشت در ماهنامه «ستاره سرخ» که در وین منتشر می‌شد، مقاله ایوانف را سخت مورد انتقاد قرار داد. و نوشته او را غرض‌آلود و عاری از حقیقت توصیف کرد. حسین‌زاده در ماهنامه ستاره سرخ نوشته: «... ایوانف می‌گوید که در عقب شورشیون، انگلیسیها را می‌بینیم! انگلیسیها بشورشیون کمک می‌کنند مدام مساعدت‌های تازه به آنها می‌شود... ایوانف به خیال خود در مقابل خودش مسئله مهم و بفرنجی را گذاشته است. او نمی‌داند که شخص رضاخان حکم یک بچه مکتبی را در مقابل معلمین خود انگلیسیها دارد، آنچه را که مقصود و منظور انگلیسیها است و آنچه را که برای سیاست خود مفید می‌دانند و آنها به او می‌گیرند او انجام می‌دهد...»^(۱)

غیر از جراید خارجی، مطبوعات داخلی هم اتهاماتی در این رابطه به عشایر جنوب وارد کردند. بی‌مناسبت نمی‌دانم قسمتی از نوشته‌های خسرو شاکری را در پاسخ به اتهامات این گونه جرائد در اینجا نقل کنم. «... برای رضاخان شورش و نهضت ایلات جنوب پیش آمد خیلی خوبی بود، زیرا به او امکان داد که شورش مزبور را وسیله کرده در صدد تجدید معاهدات و امتیازات برآمده و مستقیماً در چشم توده، به مجلس بگوید اوضاع تقاضا می‌کند که به انگلیسیها تخفیفاتی بدهم و البته این تخفیف هم داده خواهد شد. تخفیف عبارت است از دادن اجازه خط هوایی امپراتوری، به رسمیت شناختن عراق و غیره، اینها چیزی نیست چنانکه شنیده می‌شود می‌خواهد امتیازات نفت جنوب و بانک شاهنشاهی را تمدید نماید... همین طور باید بدانیم که سرکوبی ایلات جنوب انگلیسی‌ها از کمکهای مادی و معنوی دریغ نخواهند کرد. ولی با تمام این احوال باید دانست که این عملیات قضایا را تغییر نخواهد داد. آخر الامر مردم گرسنه بر ضد اوضاع حاضر یک جنبش خونین و جدی خواهند کرد و بدیهی است برای رضاخان هم فرق ندارد که با اسلحه آتشین و با دست معلمین خود انگلیسی‌ها، آنها را تیرباران کنند.»^(۲)

۱ - شورش عشایری فارس، گاهه بیان، ص ۱۳۱

۲ - اسناد تاریخی جنبش کارگری، خسرو شاکری، ص ۳۰۲ - ۲۰۹

www.Bakhtiaries.com

توطئه یک توطئه گر بزرگ

نه روز بزرگی نه روز نیاز نماند کسی را زمانی دراز
اگر مرد گنجی و گر مرد رنج نه رنجت بود جاودانه، نه گنج

«فردوسی»

در روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲ رضاشاه عازم دشت گرگان شد، تا در مراسم اسب دوانی شرکت کند. فروغی نخست وزیر و سردار اسعد وزیر جنگ و عده‌ای از وزراء در التزام شاه به طرف دشت گرگان حرکت کردند.

صبح همان روز قبل از سفر رضاشاه، رضا افشار استاندار اصفهان و سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهرتانی با شاه ملاقات کردند و مطالبی محرمانه به استحضار رسانیدند. کسی نمی‌داند که در آن شرفیابی صبحگاهی آیرم و افشار چه مطلبی را عنوان کردند، ولی می‌دانیم شاه در بین جاده چالوس بر خلاف برنامه پیش‌بینی شده چند ساعتی توقف کرد و به خیال خود منتظر ماند تا توطئه‌ای که بنابه گزارش آیرم در شرف تکرین بود در هم شکسته شود.

یک روز بعد از مراسم اسب دوانی، سردار اسعد در یابل دستگیر و تحت الحفظ روانه تهران گردید و بلافاصله او را تحویل زندان قصر دادند. بدنبال آن عده‌ای از خواتین بختیاری مانند علی مردان‌خان، محمد رضاخان سردار فاتح، محمد جواد خان سردار اقبال، محمدقلی خان سردار بهادر، خان باباخان اسعد، منوچهرخان اسعد، محمدخان اسعد، و برادران سردار اسعد و شکراله‌خان و سرتیپ‌خان بویراحمدی آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و حسین‌خان دره‌شوری دستگیر شدند. دو تن از خوانین بختیاری محمدتقی خان امیرجنگ و امیرحسین‌خان ایلخان ظفر با وجود اینکه نماینده مجلس بودند توقیف شدند و در محاکماتی که صورت گرفت، علی مردان‌خان، سردار فاتح، سردار اقبال، شکراله‌خان و سرتیپ‌خان بویراحمدی، آقاگودرز احمد خسروی، امامقلی خان رستم و

حسین‌خان دره‌شوری به اعدام محکوم شده و احکام صادره در اواخر سال ۱۳۱۳ به مورد اجرا در آمد. چهار نفر به حبس ابد، چهارده نفر به حبسهای گوناگون و هشت نفر نیز تبرئه شدند. به استناد اقرار و گفته‌های حسین‌خان دره‌شوری، بعضی‌ها معتقدند، با تحقیقاتی که بعمل آمده مسلم و محرز گردید که واقعاً توطئه‌ای در کار بوده است ولی در مورد طرح کلی توطئه و چند و چون آن اطلاع دقیقی در دست نیست، می‌گویند که اندکی قبل از دستگیری‌ها حسین‌خان دره‌شوری توسط علمدار عروجلی یکی از پیشکارهای خود به زیادخان برادر خویش که در فارس بود پیغام داد که حدود دوست نفر از افراد مورد اطمینان دره‌شوری را بتدریج به بهانه زیارت مشهد به تهران گسیل دارد، او همچنین در گفتگو با برخی از اعضای خانواده صولت‌الدوله به این نکته اشاره کرد که در آینده‌ای نزدیک، ایام محنت بسر آمده و هنقریب معدآباد را سر طویل‌ه اسب‌های خود خواهیم ساخت و گویا قرار بود رضاشاه را در همان مراسم اسب دوانی بازداشت کنند.^(۱)

ولی واقعاً نباید این گفته را جدی تلقی کنیم و تنها می‌توانیم بگویم جز در سطح خیال پردازی‌های رایج خوانین تبعیدی در تهران، چیز دیگری بیش نبوده است.

از اینکه در گزارش ایرم آمده است عده‌ای از تفنگچیان بختیاری به دستور سردار اسعد و سایر سران بختیاری در گردنه چالوس موضع گرفتند تا رضاشاه را به قتل برسانند،^(۲) بیشتر به افسانه شباهت دارد تا حقیقت. مگر با بودن دستگاه مخوف پلیس رضاشاه امکان چنین اقدامی برای سردار اسعد میسر بود! دستگاهی که یک ملاقات ساده سپهد امیراحمدی با داور را، چنان با آب و تاب به شاه گزارش می‌کند که در نتیجه، اولین سپهد ارتش ایران با تنزل مقام یک سروان تا شهریور ۱۳۲۰ به ریاست اداره دواب و ایلخی ارتش منصوب می‌شود.^(۳) و یا رئیس مقتدر همین دستگاه وحشت برای ترساندن داور، لیست جعلی از کابینه خیالی او را به شاه ارائه می‌دهد تا داور وزیر مقتدر مالیه پهلوی، مجبور شود دست به دامن او (یعنی سرلشکر ایرم) شود تا وی را از حقوقت خشم و غضب شاه

۱ - شورش عشایری فارس. کاوه بیات، ص ۳۰-۱۲۹

۲ - پلیس سیاسی عصر پست ساله، خسرو معتقد، ص ۱۴۵

۳ - خاطرات حسین مکی.

برهاند.^(۱) و یا همین رئیس پلیس در مجلس ختم مجلل الدوله پدر زن رضاشاه، بدون پروا با تازیانه به کتف تیمورتاش وزیر پرطمطراق پهلوی بزند و او را مجبور کند که جلو بایستد و جای خود را با وی عوض کند.^(۲) آیا با تمام این شواهد و مدارک، باز هم باید تصور کنیم که اجرای چنین توطئه‌ای برای سردار اسعد در سمت وزیر جنگ و یا سایر خوانین بختیاری امکان‌پذیر بود.

اگر گزارش آیرم به شاه حقیقت داشته باشد و عده‌ای بنام بختیاری در گردنه چالوس دستگیر شده باشند، قطعاً عده‌ای مأمور تأمینات بوده‌اند که قبلاً توسط آیرم به آنجا اعزام شده بودند. این امر در دستگاه پلیس رضاشاهی سابقه دارد، مگر در سال ۱۳۰۸ همین مأمورین آگاهی نبودند که در لباس اشراق لریستان، امیرشکر عبدالله خان طهماسبی را در گردنه زاغه ورازون به قتل رسانیدند.

آنچه مسلم است سناریو این توطئه از قبل بدست توطئه‌گر بزرگ، یعنی سرلشگر محمد حسین آیرم رئیس نظمی به اشاره (خودسر بی بازپرس)^(۳) علیه سردار اسعد و دیگر رؤسای با نفوذ بختیاری نوشته و پرداخته شده است. اگر سردار اسعد چنین قصدی داشت، قیام علی مردان‌خان بهترین فرصتی بود که می‌توانست نیت خود را عملی سازد. برای اثبات صمیمیت سردار اسعد به پهلوی کافی است که بگوئیم در اثنای جنگ تامرادی (۱۳۰۹) سردار اسعد به اتفاق چهارصد سوار بختیاری از طریق فلارد به منطقه آمد و در حوالی سمیرم میان او و صولت‌الدوله ملاقاتی پیش آمد گویا در گفتگوهای محرمانه که بین آندو صورت گرفت، با پیش کشیدن امکان اتحاد آتی ایلات، یکسره کردن کار رضاشاه و افراد نظامی را مطرح کرده بود. ظاهراً صولت‌الدوله از سوی دیگر بر صمیمیت خود با شیباتی حساب می‌کرد ولی سردار اسعد با اظهار اینکه «با طناب» ایلات به چاه نباید رفت، اعتقاد چندانی به کاربرد نیروی عشایری نشان نداد و توافقی بین آندو حاصل نشد.^(۴)

۱ - خاطرات صدرالاشراف

۲ - پلیسی سیاسی عصر بیست ساله، عمرو معتضدی، ص ۱۴۵

۳ - این عنوانی است که عباس اسکندری در کتاب آرزو به رضا شاه داده است.

۴ - شورش عشایری فارس کاوه بیات، ص ۹۶

باز هم اگر گفته مخیرالسلطنه هدایت را بپذیریم که گفته است « من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که به او داده‌اند تردید دارم و فرمایش شاه را تا درجه سیاست می‌دانم»^(۱) بایستی اذعان کنیم که دستگیری و اعدام وزیر جنگ و سایر رهبران متنفذ بختیاری جز و برنامه‌ای بود که رضاشاه بخاطر تصاحب سهام نفت خوانین بختیاری، از پیش طرح‌ریزی کرده و در یک فرصت مناسب بدست سرلشکر آیرم رئیس نظمیۀ خود به اجرا در آورده است و اگر هم در توطئه آیرم شک و تردیدی داشته باشیم، شاید بجا باشد که کمی هم به اظهار نظر یحیی دولت‌آبادی ببندیشیم که گفته است «گرفتاری سردار اسعد و سایر سران بختیاری در اثر تفتین و گزارشات مغرضانه بعضی از خوانین علیه یکدیگر بوده است»^(۲).

آخرین ساعات زندگی علی مردان‌خان در زندان

به بازیگری مانند این چرخ مست که بازی نماید به هفتاد دست
زمانی دهد تخت و تاج کلاه زمانی غم و خواری بتد چاه

«فردوسی»

سیدجعفر پیشه‌وری که از سال ۱۳۰۹ تا پایان سلطنت رضاشاه در زندان بود، خود شاهد اعدام بیشتر دستگیرشدگان بود، آخرین ساعات زندگی علی مردان‌خان را به طرز با شکوهی متعکس می‌کند. او می‌نویسد:

«میان خوانین بختیاری اول علی مردان‌خان و بعد هم خان باباخان اسعد مورد تحسین زندانیان واقع گردیده بودند»^(۳).

۱ - خاطرات و خطرات مخیرالسلطنه هدایت، ص ۴۰۳

۲ - حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۲۹

۳ - درست است علی مردان‌خان در آخرین دقائق زندگی خود صحنه پرشکوهی از دلیری و شجاعت را در برابر

علی مردان‌خان اگر چه شخصاً در زندان داریبی نداشت ولی هر چه گیرش می‌آمد یا محتاجین و دوستان زندانی خویش مصرف می‌نمود.

بنای حوض و گل‌کاری حیاط کریدور هفت از اوست. گویا برای این کنار در حدود دوست تومان خرج کرده بود. او بعضی صفات بسیار جوانمردانه داشت مثلاً سال اول توقیفش خواسته بودند جعبه اصلاحش را بازرسی کنند. از آن روز تا هشت سال^(۱) که در زندان بود از جعبه نامبرده استفاده ننموده و صورتش را اصلاح نکرد. با مدیر سابق زندان همیشه سر این موضوع قهر بود. با وجود این می‌گفتند مدیر زندان هنگام اجرای حکم اعدام با او رویرو تشده و شخصاً نخواست این حکم را به او ابلاغ کند، ولی دوست صمیمی او آقای عمادی این مأموریت را انجام داده و در پاداش آن به مدیریت زندان نائل گردید. من در درستی یا کذب اینکه مدیر سابق در واقع از ابلاغ حکم امتناع کرده باشد نمی‌توانم ضمانت بکنم، ولی این را محقق می‌دانم که این حکم را عمادی ابلاغ کرد. شخص موثقی که در اثنای این حادثه حضور داشته و اتفاقاً با عمادی بسیار صمیمی بود، برای ما تفصیل را بشرح زیر نقل کرد. صبح مطابق معمول نزد علی مردان‌خان بودم، تازه بساط چای را مهیا کرده بودیم عمادی در رازد و وارد گردید. سلام کرد و دم در ایستاد، قیافه‌اش گرفته به نظر می‌آمد. خیال کردیم منتظر تعارف است در صورتی که وقتی می‌آمد بدون تعارف می‌نشست، علی مردان‌خان با تعجب پرسید: چرا نمی‌فرمایید؟ عمادی سرش را پایین انداخته گفت: متأسفانه نمی‌توانم، می‌خواستم تشریف بیاورند بیرون تا مطلب محرمانه‌ای که داشتم خدمتان عرض کنم. علی مردان ختدیده گفت: مقصودتان را فهمیدم، این دیگر خجالت و دم در ایستادن لازم ندارد بفرمایید بنشینید تا کارهایم را کرده و مهمان را راه انداخته، بعضی یادگارها دارم که باید پشتشان نوشته شود البته با خاتمه اینها می‌رویم، چیز مهمی نیست.

عمادی خواه ناخواه آمد و نشست مرد محکوم به اعدام مثل اینکه هیچ اتفاق مهمی

دیدگان زندانیان و زندانیان خود به معرض نمایش گذاشت ولی باینداری و سرسختی خان باخان در برابر دژخیمان زندان چیز دیگری بود و در حقیقت می‌توان گفت او اسطوره مقاومت بود.

۱ - این رقم نمی‌تواند درست باشد چرا که علی مردان در آذرماه ۱۳۱۲ بعد از دستگیری سردار اسعد ترقیفا و در

آخر سال ۱۳۱۳ اعدام گردید. احتمالاً مدت زندانی آخرش در حدود یکسال بیشتر نبوده است.

نیفتاده باشد اسباب و اثاثیه که می‌بایستی به اشخاص داده شود همه را با کمال آرامش جمع‌آوری کرد و پشت کتاب‌هایش را به اسم هر کسی که می‌خواست یادگیری بدهد نوشت: مطابق عادت روزانه با کمال خونسردی ناشتای خود را صرف کرده، بهترین لباس‌های خود را پوشیده عصایش را برداشته گفت: بفرمایید حاضرم.

من و عمادی برخاستیم علی مردان خان بدون تعارف جلو افتاد. ما پشت سرش از در اتاق بیرون آمدیم او در مریضخانه زندان نگهداری می‌شد، لذا از اولین اشخاصی که خداحافظی کرد زندانیان بیمار بود. با همه یکی یکی دست داد. احوال‌پرسی کرده از آنجا به زیر هشت کردی‌های یک و دو و چهار آمدیم، آنجا هم از پشت در آهنی با همه زندانیان خداحافظی کرد از راه کردی‌های یک گذشته به زیر هشت اولی رسیدیم در آنجا با کمال تأثر برای همیشه از هم خداحافظی کردیم من با دلی پر از حسرت و تأثر به کردی‌های خودمان برگشتم او همراه عمادی بیرون رفت.

«شنیدم در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش، که برای اعدام می‌بردند، خشمناک شده گفته بود: این تنه من غریبی‌ها را کنار بگذارید با گریه وزاری آبرویمان را نبرید اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم.»^(۱)

توضیح^(۲): این گفته نمی‌تواند درست باشد زیرا خوانین بختیاری دارای رحم و شفقتی بودند از جمله هنگامیکه سردار اسعد حاج علیقلی خان بهنگام جنگ مشروطه سردار ارشد را بحضورش آوردند گفت ما بختیارها اسیر را نمی‌کشیم سرانجام او را بدست گروهی دیگر به قتل رساندند.

۱ - این گفته علی مردان‌خان که اگر ما هم موفق می‌شدیم همین معامله را با آنها می‌کردیم، قابل تمعق و بررسی است و شاید هم بعضی از خوانین بختیاری و قشقایی و بویراحمدی دست‌اندرکار برنامه‌ای علیه رضاشاد بودند البته نه آنطوریکه آبرم گزارش کرده بود ولی بطور مسلم سردار اسعد و برادرانش از این توطئه بی‌اطلاع بودند.

۲ - این توضیح از فائد بختیاری است.

علی مردان‌خان در برابر چوخته اعدام

دریغ آن سوار و جوانی او برزم اندران کامرانی او
به خاک و سخون اندر افکنند زار جداگشته ز دست و برگشته کار

«فردوسی»

در سینه دم یکی از روزهای اسفند ۱۳۱۳ حیاط زندان قصر فضای غم‌انگیزی بخود گرفته بود، در وسط سنگ فرش حیاط چوبه‌داری دیده می‌شد که در فاصله معینی تعدادی نظامی مسلح در حالی که تفتنگ‌های خود را آماده شلیک می‌کردند جهت اجرای مأموریت مرگباری صف کشیده بودند. محکوم به مرگ که کسی جز علی مردان‌خان بختیاری نبود، در حالی که به تعبیر بزرگ علوی جامه‌ای زیبا بر تن کرده و سرورویی آراسته داشت، با گام‌های بلند و استوار و قامتی رسا حلاج‌وار بدون آنکه ذره‌ای ترس به دل راه دهد به قتلگاه نزدیک می‌شد و در حقیقت او می‌رفت تا شهادت مظلومانه دیگری را بر صحیفه جنایات رژیم دیکتاتوری رقم زند.

هنگامی که از برابر چوخته اعدام می‌گذشت با جبینی باز و لبانی پر از خنده با آنها احوال‌پرسی کرد، وقتی یکی از دژخیمان می‌خواست چشم‌هایش را به بندد به آرامی دستمال را از دستش گرفت و گفت:

پسرم! بگذار تا این صحنه جالب و تماشایی را که قطعاً ما فوقان شماها را خوشحال می‌کند من هم در آخرین لحظات حیاتم به چشم ببینم چرا که تاکنون من شیری را دست و پا بسته در مقابل مشتی شغال ندیده بودم.

سید جعفر پیشه‌وری از قول یکی از زندانیان که شاهد اعدام آن سرکرده دلیر بختیاری بود می‌نویسد در آخرین لحظاتی که می‌خواستند وی را به چوبه دار ببندند کلاه پهلوی

خود را به نشانه نفرت از رژیم پهلوی، مجاله کرده و دور انداخته^(۱) و صدای رسایش که می‌گفت زنده باد ایران و زنده باد آزادی با صفیر چند گلوله خاموش شد و لحظاتی بعد جسد بی‌جان مردی که دلی چون شیر و عزمی پولادین داشت و در میدان‌های جنگ هیچ رزمنده‌ای پشت او را ندیده بود دَمَر به پای چوبه دار بر زمین در غلطید.

گوا شیر گیرا یلا مهترا دلاور جهانگیر و کند او را
بزادوبه سختی به ناکام زیست بدان زیستن زار باید گریست

نسیم صبحگاهی پیکر بخون خفته سرکرده دلیر بختیاری را نوازش می‌داد. آفتاب از پشت قله بلند سپیدپوش دماوند در میان هاله رقیقی که رنگ زردفامش را بسرخ می‌تمایل کرده و گویی رخسارش را با خون گرم روی سنگفرش حیاط زندان قصر خضاب بسته‌اند، با طمانینه و وقار گردن می‌کشید و می‌خواست با آن چهره خون بسته، صحنه جنایت خونینی را که بدست دژخیمان آیرم ساعاتی پیش در تاریکی شب بوقوع پیوسته بر ملا سازد. در آن قتلگاه حلقه زدند و هنوز قطرات خون از پیکر بی‌جان مردی که زندانیان و زندانبانان او را بخوبی می‌شناختند و بیشتر آنها از خوران احسان او بهره‌مند بودند، بر روی سنگ فرش حیاط زندان جاری بود. به موازات هر قطره خونی که از پیکر سردار رشید بختیاری بر روی زمین می‌چکید هزاران قطره اشک از چشمان مشتاقان و علاقمندان او بر روی گونه‌های نحیف و رنگ پریده‌شان می‌غلطید.

اعدام مظلومانه علی مردان‌خان به همان اندازه که در محوطه کوچک زندان قصر تأثیر زندانیان را برانگیخت، به همان اندازه هم در قلمرو وسیع بختیاری و مناطق همجوار تأثیر عمیقی برجای گذاشت. مردان جامه دریدند و دیرک بهونها را پایین کشیدند، زن‌ها موی بریدند و مویه کردند، شعرا در رثاء او مرثیه‌ها سرودند و آهنگ سازان ترانه شیرعلی مردان را ساختند و هنوز هم که شصت سال از مرگ آن سردار رشید بختیاری می‌گذرد، چوپانان در دشت‌های سرسبز بختیاری و زنان در کنار چشمه‌ساران هنگام شستن لباس و یا پر کردن مشکهای آب، و مردان در اجتماع شبانه خود، در زیر سیاه چادرها هر وقت فرصتی بدست می‌آورند، با صدای خروش و حزن‌انگیز و گاهی هم با آهنگ موزون نی یاد آن راد مرد دلیر می‌خوانند.

تفنگ علی‌مردون هم باز صدا کرد	سرهنگ کله پوستی هنگ پلا کرد
تفنگ علی‌مردون هم باز قُرمینید	سرهنگ کله پوستی چادر رُمینید
بی هروس کیل از نه کیل بُساکِی	سنگران خین گِرد تا کفت خاکِی
بی هروس تو کیل بزن کیل بُساکِی	تفنگچی زَم صالِح سُور راکِی
شُمشیر علیِ مردون طلای بی‌عُش	بسه زمین برچِ ازنه به آسمون شُر
نظامِی کله پوستی لنگانلاری	نی تری جنگ بُگنی وا بختیاری
طیاره بال بال کُنه سرکُه وِردُون	اسم شانه کور اکنه شیر علی‌مردون
طیاره بال بال کُنه سرکُوه وِردون	شُمشیرم به گیل زَم سی کِل ایرون
دود ز گِل سی کُشتَم پلان بریدن	گسولیم ز داغ مو کمر بریدن
بالونا بالاً هوا بالاً تنیده	دُزِیل مسجده علی پالا بریده
کُجه تیپ کُجه سپاه کُجه فرائِم	ره بدین دام و ددوم بیان مر لائِم
بیست و چهار تیر خردمه هنی بهوشَم	لیکُه دام و ددوم اویسد به گوئِم
پرتنگ تاته تنگ تانک و زره پوش	مابین شال و قواخین ایزنه جوش

بدین ترتیب^(۱) آغاز و سرانجام سردازی سخت‌کوش از ایال چهارلنگ در این مقاله آرایش یافت و باید گفت در تاریخ بختیاری کمتر سابقه دارد که احساس ظریف و شکنده ایل بختیاری تا به این حد زخم بردارد که منجر به بیان اینهمه اشعار حماسی گردد در اینجا باید گفت اگر خوانندگانی با خواندن این مقاله بخوانند رحمت بفرستند در درجه اول برای روان‌شاد علی‌مردان خان‌مردانی و درجه دوم شادروان خان‌باخان اسعد و در درجه سوم نثار روان تابناک مهرباب امیری گردد که با دقت و حوصله و پمانند فرزندان دل‌سوزی از همان تبار شیران و دلیرانی امثال شیر علی‌مردان احساس خود را بر صفحه ظریف کاغذ به تصویر کشید و در دنباله مقاله دو قطعه شعر در سوگ این عزیزان را که شخصاً سروده‌ام در بخش سخنوران بختیاری نهادم برای شهادت تاریخ می‌آورم.

۱- این قسمت را اینجانب قانده بختیاری اضافه کردم که امیدوارم روان هر سه دبیران بزرگ شده که دوتانشان در میدان رزم و یکیشان در میدان قلم روزگرمائی کردند از من شاد باشد.

مرحله اختصار در دستور زبان بختیاری

در زنجیره گویش جهانی نخستین جلوه اختصار در گویش بختیاری مسبوق به سابقه می‌باشد چراکه این گفتار از چند هزار سال پیش در کشور ما جاری بوده و ریشه باستانی آن به دوران پهلوی میانه و زرتشت منتهی می‌گردد گرچه ما در قرن خود شاهد وجود اختصار در اغلب زبان‌های زنده دنیا مانند انگلیسی هستیم ولی هرگز این پدیده به قدمت گویش بختیاری نمی‌رسد و عامل بوجود آمدن این نحوه اختصار بیشتر مربوط به دوران شتاب و حرکت انسان‌های قرون اخیر می‌باشد و از تندگوئی آنان چنین بر می‌آید که از وقت موجود حداکثر استفاده بعمل می‌آید تا سریع‌تر مقصود به مخاطب منتقل گردد و در فاصله اندک مفاهیم بیشتری دریافت گردد، شک نیست که در گویش بختیاری این عامل اختصار به هیچیک از این پدیده‌ها مربوط نمی‌گردد زیرا در همان دورانی که یک ایل‌مرد بختیاری فاصله شصت کیلومتر را در ۲۴ ساعت با الاغ و استرطی می‌کرد در قید شتاب حرکت خود نبود اما می‌بینیم که پدیده اختصار در گویش وی جاری بوده که ریشه در خویش از بستر قرن‌ها به این سوی تاریخ ما زبان بزبان نقل مکان نموده است و آنان که در زبان‌های جهان به پژوهش پرداخته‌اند هرگز پایشان به این کوهستان‌ها گشوده نشده که این خودآموزی را در جهت به کار بردن جمله‌های اختصاری در سرزمین بختیاری و بطور کلی در مناطق لر زبان در یابند، تفاوتی که جریان گویش در لاتین و بویژه انگلیسی با گویش در بختیاری مشاهده می‌کنیم آنست که اروپائیان بر حسب نیاز زمان و مکان وسیله اساتید زبان به آموزش پرداخته و فرهنگ زبان خود را به شهروندان خود یاد داده‌اند تا به امروز که می‌بینیم دارای یک انسجام پذیرفته شده در ارگان گویش بوجود آورده‌اند در حالیکه می‌دانیم هرگز یک بختیاری آموزش ندیده و خود بخود به آفرینش این پدیده پرداخته است مثلاً در این گویش، می‌خواهم بروم، با ساده‌ترین شکل ممکنه خُم رُم تغییر شکل داده که حروف م - ی - وا - ه - از می‌خواهم به خُم و حروف ب، و، از بروم حذف گردیده و در یک جمله دو کلمه‌ای هفت حرف صرفه‌جوئی گردیده است.

و همچنین است وجود واژه‌های کم سیلاب غیر مخفف در گویش که با ساده‌ترین وجهی به مفهوم دست می‌یابیم مثلاً در زبان فارسی آرامگاه از دو کلمه تشکیل گردیده تا مفهوم محل بخاک سپاری مردگان بدست آید.

در حالی که با یک کلمه کوشک ما بهمان مفهوم می‌رسیم همچنین است واژه حیات خانه که دارای سیلاب زیادی است با حوش که در لهجه گویش بختیاری کوتاه شده و همان مفهوم را دارد، اهمیت وجود این بدیده در گویش بختیاری را موقعی درک می‌کنیم که متناسب با زمان و مکان تکنولوژی و سرعت انسان امروزی نیازی به دستکاری زبان ندارد و در حداقل زمان حداکثر مفهوم عایدمان میشود، در واژه اگر که عبارت از سه حرف می‌باشد میشود ار که یک حرف الف صرفه‌جوئی شده و در کلمه مگر سه حرفی یک حرف که میشود مر، حاصل میگردد. بدیهی است که این وجه اختصار بیشتر در ادبیات و شعر کاربرد خوبی دارد که گاه شما در یک بیت چند کلمه‌ای یک مفهوم کلی‌تر نصیبتان خواهد شد در بیت زیر به این کاربرد هم پی می‌بریم.

چنواي لربچيل واتو تزنگن که گندی خط اسیدی و شورنگی چو قاور تن

در این شعر با خدای خود گفتگو دارد که:

ای پروردگار آنچه‌تان این فرزندان لر با تو نزدیک می‌باشند که پنداری مانند خط صید و سیاهی هستند که بر نقش چوقائی که در برداری همانند می‌باشند.

در حالیکه اگر در تجزیه و تحلیل این بیت بر آئیم خواهیم دید که به $\frac{1}{3}$ جمله اصلی تغییر شکل یافته و همان مفهوم اصلی از آن حاصل میگردد، در واژه چمه همان مفهومی استنباط میشود که موچه یعنی مراچه میشود برداشت میشود، در واژه آیم که کوتاه شده آیدوم است.

و کلمه هم که کوتاه شده رهدوم است هرگز این اختصار به پیکره اصلی کلمه لطمه وارد نکرده و مفهوم آن نیز بر سر جای اصلی بر قرار است و در واژه «مون و تون زین» یعنی مرا و ترا زدند که واژه اصلی آن «مونه و تونه زیدن» بوده است و بر حسب انتقال سریع به تخفیف کشیده شده است حتی در اداء اسامی نیز این اختصار رعایت شده مثلاً نام گل افروز به گل افرو و فرامرزه فلو و ابوالقاسم به ابول تبدیل گردیده همچنین در تبدیل گریه به گری کا مفهوم گریه را در بردارد چند حرف صرفه‌جوئی گردیده است:

بجای کلمه وارگه که معنی جای بار انداز را دارد همان وار مفهوم را میرساند و بجای ایزنی یعنی میزنی بر حسب ضرورت با حذف حرف ی استعمال ازنی بکار برده میشود، بجای واژه رهدته با حذف حرف دال واژه رهنه همان مفهوم را بطور کامل میرساند در ترکیب واژه گدین یعنی کمر را اصل آن گدینه بوده که با حذف حرف هبه مفهوم اصلی دست یافته است واژه نهادم به نهام و با حذف حرف دال مفهوم اصلی را میرساند.

واژه دؤورگل با تخفیف یک و او و یک فتحه به دورگل تبدیل گردیده است در تبدیل واژه ایگردن به ایکن می بینیم با حذف حرفهای رودال مرحله اختصار انجام گرفته است واژه‌های زیر ما را در دست‌یابی به ساختار اختصار راهنمایی بیشتری خواهد کرد.

بکنم	کنم	با حذف ب	(بکنم)
رهد و مه	زهم	با حذف دال و واو	(رفتم)
خردم	خَم	با حذف ر و دال	(خوردم)
دل مونه	دلن	با حذف م و ه	(دل مرا)
گگو	گو	با حذف گاف	(برادر)
دودر	دور	با حذف دال	(دختر)
ایگره	اگره	با حذف ی	(میگیرد)
ایتره	تره	با حذف الف و ی	(میتواند)
تیام	تیم	با حذف فتحه و کسره	(چشمم)
و ایامه	پامه	با حذف و او و الف	(یا من است)
زوونم	زونم	با حذف و او	(زیانم)
کردم	کم	با حذف ر و دال	(کردم)
دادم	دام	با حذف دال	(دادم)
دادمس رهد	دامس رهد	با حذف دال و ضمه	(دادمش رفت)
ایده	اده	با حذف ی	(میدهد)
دیدمس	دیمس	با حذف دال	(دیدمش)
ای بینی	ابینی	با حذف ی	(می بینی)
ایدس	ادس	با حذف ی	(میدهدش)

نوم	نم	با حذف و او	(نام)
دیدمس	دیمس	با حذف دال	(دیدمش)
گرهدومس	گرهمس	با حذف دال و واو	(گرفتمش)
نهادمس	نآمس	با حذف هـ و دال	(نهادمش)
اوردن	وردن	با حذف الف	(آوردند)
رهوم	رهم	با حذف دال و واو	(ریختم)
وایدومه	وایمه	با حذف دال و واو	(شده‌ام)
اوردن	وردن	با حذف الف	(آوردند)
وردنس بلم	ونس به نم	با حذف رودال	(آوردنش پائین)
زید	زی	با حذف دال	(زد)
مین	من	با حذف ی	(در)
گُهدن	گن	با حذف هـ و دال	(گفتند)
در ورده بید	در وردبی	با حذف هـ و دال	(در آورده بود)
اوید	وید	با حذف الف	(آمد)
ماه منظر	مامیزر	با حذف هـ - ن و ظ	(ماه منظر)
خریدمس	خریمس	با حذف دال	(او را خریدم)
کرمعلی	کرملی	با حذف ع	(کرم علی)
ابراهیم	بریم	با حذف دو الف - هـ	(ابراهیم)
گوسبندون	گوسیل	با حذف ب - ن - د - و او	(گوسفندان)
اویدن	اوین	با حذف دال	(شدند)

اگر بخواهیم که واژه‌های اختصاری را در گویش بختیاری فراهم کنیم صفحات بیشتری را باید به آن اختصاص بدهیم زیرا سر تا سر گویش را واژه‌های اختصاری تشکیل می‌دهد. لذا به همین اندازه بسنده کردیم تا کلید راهنمای مرحله اختصار در گویش را به همراه داشته باشیم، ناگفته نگذاریم که این قبیل اختصارها در گویش کلاً تابع قوانین دستوری است که در این مجال کم فرصت شرح و بسط آن میسر نمی‌باشد.

سفری درون ایلی تا خوزستان

نوشته: قهرمان محمدی بختیاری

با نام و یاد خدا خود را آماده سفر به درون ایلی بختیاری و سرزمین خوزستان که همیشه در رؤیاهایم بود! آن سرزمین خرما، بادام و کلخنگ، سرزمین مردمانی مهربان، سرزمین بزرگان خستگی ناپذیر که در دنیائی از صفا با کوهی از مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند، سرزمین شیر زنان ایلی که گهواره بدوش از گرمسیر به سردسیر کوچ می‌کنند و بار دیگر بهنگام پائیز کوچی دوباره به گرمسیر دارند، شیرزنانی که در مسیر کوچ در نقطه‌ای که پیش‌بینی نمی‌کردند آماده‌زایمان میشوند و پس از چند ساعت بی‌چه را به پشت خود می‌بندند و به راه خود ادامه می‌دهند و چه خوشبخت بودند کسانی که اسب و استر و یا الاغی داشتند و سوار آن میشدند در مسیری که سالی یکبار مجبور به کوچ میشدند و یکبار هم مجبور به بازگشت تا بتوانند گله‌ها و رمه‌های خود را در این مسیر تغذیه نمایند در طول این راه تهیه هیزم، آب، چراندن گله‌ها و چهارپایان از وظایف عمده آنان بود در مسیر کوچی که مردانش در طی این سفر بایستی از آب خروشان با زحمت که تند و بی‌گدار خود و گوسفندان خود را عبور دهند، چه بسا گاهی جان خود را از دست میدادند و نیز تعدادی از گله خود را که تنها ثروت و دارائی آنان بود، خوزستانی که در زیر زمینش دریائی از نفت بود و مردمانش روی دریا‌های نفت یا طلای سیاه از نداری رنج می‌بردند و خوشبخت‌ترین آنان شاید کسانی بودند که به مشاغل نگهبانی یا کارگری در آن صنعت عظیم نفت گمارده میشدند.

خوزستانی که اغلب مردمش زمینهای خود را بخاطر ذخائر زیرزمینی نفت باید رها کنند تا آن صنعت عظیم پا بگیرد و آنها آواره و سرگردان به سرزمینهای دور از پته و جایگاه خود مهاجرت نمایند تا بصورت خوش نشین دیگران در بیایند چه بسیار بودند که این زمینها را به قیمت ناچیز از چنگشان بیرون آوردند تا سد سازی نمایند و برای کشورمان تولید انرژی نمایند یا زمینهای آماده کشاورزی شوند و بدیگران واگذارند ولی سهم خودشان آوارگی و در بدری بود، ای کاش با آنان بچشم یک فروشنده نگاه میکردند بلکه به بردگانی مانده میشدند که اجباراً باید زمینهای اجدادی خود را یا بنچاق معتبر به این مهمانان نازه وارد واگذار نمایند، خوزستانی که مهد تمدن چندین هزار ساله است و پیشینه یک تمدن بشری را در ذهن تاریخ خود داشت.

همان خوزستانی که همیشه تاریخ ایران از او سر بلند بود و تا جهان هست برای ایران است و از ایران است، برای روز تنگ و برای روز خوش، آن سرزمین مردمان خونگرم، آن سرزمین لاله‌های سرخ لالی و امبل و ایدو، خوزستان آن انبار غم کینه از بیگانه همیشه رو سیاهی تاریخ، یعنی انگلیس، خوزستان یعنی مسجد سلیمان آن تخت گاه سلیمان که شیطان انگلیس چندگاهی بر آن حکم راند همان جایگاه اهورایی که اهریمن پنجه خونین برگلوی او فشرده برای مدتی، همان خوزستانی که چشمان حریص تازی بر آن دوخته است همان تازی همیشه بیگانه با آن سرداران قادسیه اش.

خوزستان همان سرزمین دارای آفتاب سوزان، سرزمین آنزان و آانشان، سرزمین آریوبرزن، سرزمین دلاوران مشروطه و شیرمردان زحمتکش صنعت نفت، آن شب مستیزان روزگار مبارزات ملی، آن سرزمین خونین شهر همیشه مان و سرزمین شهیدان همیشه جاویدان خوزستان، آن سرزمین شیرین نیشکر، سرزمینی که به قدمت دنیا با خروش کارون آشناست و مردمانش کارون وار تا رسیدن به دریای زلال انسانیت همچنان به پیش می روند، خوزستان سرزمین اندک، سرزمین شوش و آبادان، سرزمین شوشتر و دزفول، سرزمین رامهرمز و اهواز، سردشت و لالی، دشت گل و شیرین بهار سرزمین آشنا، شب چراغ خزانة ایران، سرزمین مرزداران و مرزیانان.

یک فرد بختیاری هر جا باشد دلش در خوزستان است. روی نقشه راههای ایران قسمت خوزستان چند نقطه را علامت گذاری کرده ایم تا خدا چه بخواهد آیا می توانیم به همه آنها

سر بزیم و آنجاها را ببینیم یا نه، ایذه، سوسن، اندکا قلعه تل، منگشت، سلطان ابراهیم، مسجد سلیمان، دزفول، و لالی. قرار حرکتمان ساعت ۷ صبح چهارشنبه ۱۹ فروردین است. صبح روز چهارشنبه با یک ساعت تأخیر به اتفاق جناب آقای عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری) و آقای عباس ارشاد از اصفهان حرکت می‌کنیم به طرف شهرکرد و ساعت ۱۰/۵ از شهرکرد همراه با آقای مسلم محمودیان به طرف ایذه حرکت می‌کنیم وقتی که سه نفر شاعر و یک نفر هنرمند فیلمبردار عکاس جوان به سرزمینی که به آن تعلق دارند رهسپار هستند، قطعاً هدف از مسافرت برای هر کدام معنی خاصی دارد.

اما آنچه برای همه مشترک است دیدن مناطق بختیاری نشین و کنجکاوی و تحقیق و آقای محمودیان هم که عاشق عکس است و هیچ لحظه‌ای را برای ثبت منظره‌ها از دست نمی‌دهد، به همین جهت از لحظه حرکت خود را جمع و جور می‌کند برای فیلم برداری و گرفتن عکس، ساعت یازده و نیم به ناغان می‌رسیم که اینجا مسیر همیشگی هر چهار نفر ما است و با تمام زیبایی‌هایی که دارد سریع از آنها می‌گذریم حتی از تالاب چغاخور و کوه کلار که همیشه زیبا هستند.

در ناغان با آنکه قصد توقف نداشتیم اما تسلیم مهمان‌نوازی آقا سعادت برادر آقای ارشاد می‌شویم و تا ساعت ۲ در ناغان هستیم. ناغان که قبل از زلزله سالهای گذشته خیلی فشرده در دامنه تپه بوده است و آثار خرابی آن هنوز برجاست اکنون به صورت شهری کوچک در آمده و بیشتر زمینهای سطح آن ساختمان شده است، اما گسترش باغهای آن مخصوصاً بعد از احداث سد خاکی سولجان بسیار چشمگیر است و ناغان را به صورت یکی از نقطه‌های زیبا در آورده است مخصوصاً که چشم‌انداز چهاراز و دهنو به آن وصل هستند در دامنه‌های کلار و سبزکوه. از ناغان به دوپلان می‌رویم چقدر زیبا است چشم‌اندازهای آن و از دوپلان است که رود کارون غنی‌تر و مغرورتر می‌خروشد و به طرف خوزستان سرازیر می‌شود. تا اینجا سه نقطه است که آب کارون اضافه می‌شود، دشتک، آب دوآب و صمصامی و آب ماربره از کوه‌رنگ و بیرگان به هم می‌ریزند و در ادامه نزدیک اردل آب میزدج و کیار از تنگ درکش و ورکش می‌آید و به آن اضافه می‌شود و نزدیک دوپلان آب دیناران و روار اضافه می‌شود که البته ادامه آن تا به خوزستان میرسد، در منطقه هلو سعد و آرمند آبهای منطقه به آن اضافه می‌شوند و نهایتاً در نزدیکی تونل‌ها آب لردگان و رودخانه خرمان به آن

اضافه می شود و در حقیقت از آنجا است که رودکارون با آن ابهت و صلابت خوزستان را در می نوردد و به خلیج فارس می پیوندد تا در اقیانوس ها جاودان شود. دویلان از سالهای بسیار دور مورد توجه بوده است و یکی از آن مناطقی است که قطعاً برای هر کسی که تاخت و تازی می کرده نفس گیر بوده. چون یکی از محکمترین دژها را طبیعت در آن ساخته است جنگل، کوه، رودخانه، و مهمتر از همه مردمانی جسور و بی باک اینها همه دست به دست هم داده و اینکه اجباراً خیلی ها بایستی مسیر گرمسیر و بیلاق را از اینجا بگذرند جاده های قدیمی و مشهوری از جمله دزپارت (دمپارت) از اینجا می گذشته است کوه سوز و (سبزکوه) همچون سدّ عظیمی است که در دامنه باجگیران آن الحق با مسمی است طایفه مشایخ از دیرزمان در این منطقه زندگی می کنند که البته در حال حاضر بیشتر از ۸۰ درصد آنها ترک دیار کرده و در اصفهان و شهرهای اطراف اصفهان مخصوصاً زرین شهر و فلاورجان و همچنین شهرکرد و خوزستان نشیمن گزیده اند و دیگر آن سرزمین کوهستانی که روزگاری غنی بود و در شمار مراتع درجه یک به حساب می رفت دارای آن نعمت های فراوان نیست فقط بلوطها هستند که پوشش می دهند قسمتی از آن خاک و کوه را هر چند خاک آن هم با ارزش است و معدن گل نسوز که مصرف زیادی در ذوب آهن دارد و قیمت بالایی دارد بار می شود و نصیب آن برای منطقه پاره شدن شکم کوهها و تپه های زیباست که به صورت هیولایی در می آید که انگار همه چیز را می خواهد به کام خود بکشد، شاید خاک این منطقه است که مردم را به دنبال خود کشیده چون اکثراً نزدیک ذوب آهن ساکن شده اند تا شاید گردی از آن خاکها به آنها برسد همانطور که آب سرچشمه های بختیاری حداکثر نصیبی که برای بختیاری ها دارد آنها را به دنبال خود کشانده و در صد بالایی از آنها در اصفهان ساکن شده اند.

البته برای بختیاری خاک ایران فرق نمی کند همه ایران سرای اوست و تمام خاک ایران را دوست دارد. چه با آب بختیاری آبیاری شود و یا چون خاک بختیاری تشنه بارانی باشد تا کویر جانش را سیراب کند.

از دیگر روستاهای مشایخ نشین باید از دورک و گل سفید و رحیم آباد نام برد که اغلب آنها روستاهای خود را ترک کرده اند و به شهرها روی آورده اند که خوشبختانه بسیاری از آنها موفق بوده اند. راستی چه خاطره هایی که دویلان نهفته دارد، کاشکی همه را بازگو

می‌کرد آن وقت که آعلیداد خدر سرخ از سربالایی شمالی به تاخت سواره پائین آمد همان سرازیری که انسان پیاده هم مشکل است آن را طی کند.

پس از طی سربالایی دویلان به گردنه برّه مرده و گندمکار و از آنجا به سرخون و گل شور و گردنه لقوم گیر می‌رسیم تا برسد به تونل‌ها که وارد خوزستان می‌شود. ولی حیف که از سرخون چند کیلومتر به طرف چپ جاده ترفیتم تا از هلو سعد هم دیدن کنیم و چند عکس بگیریم، منطقه بسیار زیبایی است و من چند بار آنجا رفته‌ام و روستاهای ده کهنه، ملکشیر - توله‌دان شیامی و چند روستای دیگر و همراه دوست عزیزم آقای هومان سلطانی قرار بود به کوه بزی هتی که در شمال منطقه هلو سعد است برویم هم برای شکار و هم برای دیدن کمپ شرکت نفت که هنوز فرصت پیش نیامده است هلو سعد از قدیم الایام برنج‌کاری و دامداری داشته است و آنها هم مثل بقیه بختیاری درصد بالایی را به شهرها فرستاده مخصوصاً به اصفهان و خوزستان و حتی لردگان اما کمتر از مشایخ مهاجرت کرده‌اند.

البته از گردنه برّه مرده تا شلیل نشیمنگاه حضرات اولاد حاج علی و گل بامکی هاست که سرخون یا آن چشمه بسیار زیبایش چشم هر بیننده‌ای را نوازش می‌دهد و قطعاً خاطره‌های بسیار زیادی دارد چه تک سواران و شجاع مردانی که در کنار آن پیمان بسته‌اند و روزهای خوشی را با آن نداشته‌اند قطعاً سرخون یکی از مناطق زیبای بختیاری است مجموعاً اهالی آن بختیاری می‌باشند و از نظر موقعیت تقریباً هم‌تراز دویلان است مجموعاً سرخون و هلو سعد و دویلان با روستاهای مربوط به آنها به میان کوه مشهور است.

برای طی راه غیر از این مسیری که ما آمدیم یک راه هم اصفهان، بروجن لردگان، (ارمند) هلو سعد، سرخون بود که بر اثر سیل چند روز پیش پل ارمند را آب برد و به قسمتی از راه خرابی بیار آمد.

از گردنه لقوم گیر که سرازیر شدیم واقعاً منظره بسیار دلپذیری رو بروی ما نمایان شد چشم‌اندازهای سرسبز و زیبایی که ناخودآگاه آقای محمودیان را بر آن داشت که دست به دوربین برد برای گرفتن عکس و فیلمبرداری زیرا که در این فصل فروردین بسیار سبز و دل‌انگیز است برای احداث جاده هم در اینجا خیلی زحمت کشیده شده است و کوه‌بری زیادی انجام شده که قسمتی از آن مشهور به ۹۰ متری شده است که گویا ارتفاع آن قسمت که بریده‌اند به ۹۰ متر می‌رسد. کمی پائین‌تر از اینجا رودخانه بیدله هم از لردگان به کارون

اضافه می شود و بعد هم از ترنلها که گذشتیم وارد خوزستان می شدیم در اینجا طرح ساختمان سد کارون ۴ در دست اقدام است منظره ها هر یک بهتر از دیگری است اما تا قلعه سرد توقف نمی کنیم که در اینجا باید یادی هم از مرحوم مراد دانشور قلعه سردی شاعر جنوب این منطقه بنمائیم که دو سال پیش برحمت ایزدی بیوست، کنار پل شالو هم توقف کوتاهی داشتیم، بسیار دیدنی بود آن پل و جزه چه روزگاری که به خود ندیده بود و چه ابهتی داشت انسان وقتی پل شالو و جزه را می بیند مأمورانی را به یاد می آورد که مالیات عبور می گرفتند و چه سخت است فکر کنیم اگر بودند کسانی که به علت نداشتن توان پرداخت مالیات به فکر افتاده باشند تا بی یافتن گذاری باشند که از آن بدون پرداخت مالیات عبور کنند و چه بسا جان خود و احشام خود را باخته باشند.

انشاءالله که مالیات فقط از کاروانهای تجاری و گله های بزرگ بوده باشد نه از قافله های پر خم و رنج که برای فرار از گرما خود را به دست جاده سپرده باشند. بگذریم از اینجا مگر مأموران از همین مردم نبودند انشاءالله که بوده اند و رفتار خوبی هم داشته اند، از پل شالو تا ایذه هر نقطه اش برای ما جذابیت خاصی داشت صحبت از چهارهزارسال تمدن و آثار بر جای مانده از عهد عیلام و دوره های بعد، بسیار دلپذیر است. انسان وقتی به دره ها و تپه ها نگاه می کند در فکرش سربازان عیلامی، هخامنشی، پارتی، ساسانی که سواره یا پیاده از تپه ها بالا می روند، آتش ها روشن می کنند و پیک ها می فرستند و کاروانها عبور می دهند چه عظمتی داشت این مسیری است که رود کارون می خروشد، از اینجا است که تلمبه خانه رکعت نفت خوزستان را به اصفهان می فرستد اینجا است که سد کارون ۳ ارتفاعات بختیاری را با خود به دشت های وسیع خوزستان می آورد، باید به بار بشینند و روزی خلق را از انبان تهیدستان بدهد، از اینجا است که منگشت خودنمایی می کند و با غرور می گوید که روزی آریوبرزن دلیری از این دیار و در این سامان راه بر اسکندر مقدونی بست تا به آن جهانگشای متجاوز بفهماند که آری هستند مردمی که راه بر متجاوز می بتند حتی اگر زورمداری همچون اسکندر باشد، رد پای اعراب را هم می توان بر ویرانه های آتشکده ها و کوهها و دره ها و دشت هادید و مهمان نوازی مردم این سامان را هم می توان دریافت، وقتی که می یستی در متبرک ترین و اهورایی ترین مکانهایش امامزاده ها را جا داده آنجا که روزی چشم دلها را با آتش عشق خود روشن می کرد. اکنون قبله گاه اهل نیاز است و در همان مکانهایی

که استخوانهای چند هزار ساله نیاکان همین مردم، زمین را عطرآگین کرده پیر مرشدی به خاک آرمیده و اکنون هم خفتنگاه ابدی همین مردم شیفته و علاقمند به گذشته افتخارآمیز سرزمینشان است.

عجیب نیست اگر مشاهده کنی چقدر خاطرات گذشته این سرزمین با روح سرکش این مردمان عجیب شده است، آری از شلیل و موزرم، و دهدز، شالو، قلعه سرد می‌گذریم و امامزاده شهپیر در کنار کارون بما خوش آمد می‌گوید و از این پله‌های تخت مالیر همان ایذه، آنزان و آنشان باید گذشت و به پای تخت ایذه رسید مروریدی گرانها آرمیده در کنار تالابی زیبا و با شکوه دردشتی سرسبز و لاله خیز در دامنه‌هایی که طلایه داران زردکوه هستند و با پشتگرمی کوههای بلند ورود کارون در همیشه تاریخ ایران سرفراز و پا برجا مانده است و هرگاه متجاوززی پایش به آن سرزمین می‌رسید تا سر تل‌های کوهها و آبریزهای دره‌ها او را دنبال می‌کرد یا به دنبال خود می‌کشاند و همتجا حساب او را می‌رسید و خود سرافرازانه بر جای می‌ماند و راز ماندگاری قوم بختیاری به عنوان نژادی پاک با سنت‌های دیرین و چند هزار ساله، همین کوهها و جنگلها و دره‌ها و رودخانه‌هاست که پشتیبان مردمی سراپا شجاعت بودند و نشانه‌های دیرپایی این مردمان را می‌توان در کول فرح (قره) خنگ ازدر و اشکفت سلمان و آنسوتر از ایذه در دره شمی و تپه‌های باستانی سوسن و آنسوتر از سوسن در پشت کوههای سرفرازی همچون کوه سفید و منار یعنی در بازفت آثار چند هزار ساله همین مردمان که ایذه را و بازفت را همچون دیگر نقاط بختیاری دور از دسترس هر بیگانه‌ای نگه می‌داشتند می‌توان دید، صحبت ایذه انسان را ناخود آگاه به یاد گذشته‌های این سرزمین می‌اندازد هر چند قصدم دیده‌های این سفر بود اما نمی‌دانم چرا گذشته‌های ایذه را بیاد آوردم آن چیزی که بطور خلاصه و کلی و حتی ناقص در یاد نامه‌ها و یادها مانده و آن آثاری که بر جاست شیرین‌تر از حال الان هم نسبت به خیلی جاها بالندگی را دارد اما کجا آن ایذه‌ای که روزی پایتخت بود و یا مورد توجه سلسله‌های مختلف عیلامی، هخامنشی، پارتی و ساسانی بود با ایذه‌ای که حتی برای جوانان برومندش نتواند گهواره‌ای دلتواز و آرامبخش باشد.

ایذه‌ای که بقول استاد گرانقدر جناب آقای عبدالعلی خسروی می‌شود مثل هندوستان سالی سه بار برداشت محصولات از زمین زرخیزش داشت. هوا مساعد - آب نزدیک،

جوانان بیکار انبارها خالی، چشم‌ها منتظر اما متأسفانه دلی که برای آن بلرزد و دستی که برای آن آستین بالا بزند کمیاب است، انسان وقتی که به بختیاری فکر می‌کند و به ایده می‌رسد نمی‌تواند بدون تفاوت بگذرد چون ایده را اگر نتوان قلب بختیاری نامید اما قطعاً یکی از ستون‌های بختیاری است و شاید گفت قلب رنج دیده بختیاری است تمام زیبایی آن از طبیعت است چه طبیعت کوه، دشت، آب، خاک و مناظرش و چه طبیعت پاک مردمانش. شب را در ایده منزل آقای زهرجد بودیم از سلسله در اویش ایده که متریان امامزاده امام رضا بوده‌اند و قطعاً همیشه مورد تکریم و احترام، صحبت‌ها بیشتر یادآور اختلافات طایفه‌ای است که بیشتر هم مایه بدبختی است اما مردمانی که حتی در برابر کوه، رودخانه، سیل، برف و گرما رام نمی‌شدند و سرفرود نمی‌آوردند چگونه الان به محض به اصطلاح شهر نشین شدن سرفرود آوردند و باورها و داشته‌های دیرین خود را یکباره کنار گذاشتند. مردمانی که مهربانی و قهر طبیعت را در یافته‌اند. از مهربانی او استفاده کرده‌اند و در برابر قهرش پایداری کرده‌اند حالا چگونه است که فقط در برابر قهر قرار گرفته‌اند و مگر می‌شود به زودی خود را تسلیم نامهربانی کرد انسانهایی که نسل اندر نسل از کوه و دشت و جنگل و رودخانه ارتزاق کرده‌اند و گله‌شان چریده و آرمیده و خودشان صاحب پایی رونده و دستی دهنده بوده‌اند و تمام مواهب طبیعت را برای خود می‌دیده‌اند و در اختیار خود داشته‌اند، حالا چگونه می‌توانند ببینند صاحب هیچ‌اند مگر می‌شود زندگی را بپوچ پندارند مگر می‌شود پای او را در بندگی کرد که با رشته جانش تنیده‌اند، مگر می‌شود قلب او فرو بریزد شاید بخاطر حد اتصال کوه و دشت بودن یعنی از یک طرف به قله‌ها و قلمه‌های مستحکم و دست نیافتی بختیاری و حتی از نادر جاهای دست نیافتنی ایران و از سوی دیگر به دشت‌های وسیع خوزستان که در همیشه تاریخ ایران مورد توجه همه کشورگشایان و سلاطین و جهانگشایان و متجاوزین بوده است این موقعیت را برای ایده بوجود آورده است مظلوم واقع شود و اینکه غم‌انگیزترین موسیقی بختیاری موسیقی منتطقه ایده است شاید به همین دلیل بوده باشد. روز دوم مسافرتمان را باید روزی پر هیجان جالب و پر تلاش‌ترین روز سفر نامید چون از یکسو صبح که بلند شدیم می‌بایستی به طرف امامزاده سلطان ابراهیم حرکت می‌کردیم و می‌دانستیم که باید برویم و برگردیم و شب را در دزفول باشیم. در صورتی که خود رفتن به کار تا و برگشتن حالا اگر نه دو روز که یک روز وقت

می‌خواست ضمناً ختگ اژدر و تالاب ایذه را گذاشتیم برای بعد از برگشتن از دزقوله پس از ساعتی که دنبال آقای داریوش شهرباری خواننده خوب بختیاری بودیم و توانستیم او را پیدا کنیم از ایذه به طرف بیان و سر تخت کاشان و سوسن رفتیم، اسم‌ها همه آشنا و لااقل برای من که سالها در ذهنم بود که روزی تمام این مناطق را ببینم و تصوراتی هم داشتم.

چند روز پیش از این بر اثر سیل و لغزش زمین آبکار لید را در منطقه بازقت بکام خود کشیده و نابود کرده بود بطوری که آن روستا با تمام هستی آن همراه با ۵۵ نفر که تمام مسکنه آن بودند یکسره به زیر خاک رفت و اثری از آن باقی نمانده بود و چون آب بارفت یکی از شاخه‌های اصلی رودخانه کارون است آثار آن سیل بر جای بود که خرابی بسیار از همان ابتدای سیل بارفت به بار آورد تا اکثر نقاط خوزستان مخصوصاً سوسن را که ما از نزدیک مشاهده کردیم درخت‌هایی را که آب با خود آورده بود کنار رودخانه برجای بود و کلی از زمینهای آنجا را تخریب کرده بود در محلی که بایستی بوسیله قایق عازم کار تا (سرپرست سلطان ابراهیم) شویم یک پامسگاه بود که سیل آن را تخریب کرده بود و مأموران آنجا را ترک کرده بودند رفت و آمد زیاد بود و همانروز هم در ده ثریا آن طرف رودخانه یک عروسی برگزار بود که صدای ساز و دهل و هلهله و شادی مردم بگوش می‌رسید، سوسن که از مجموعه چند دهستان تشکیل شده، مردم آن به دامداری و برنجکاری و کشاورزی مشغولند و بیلاق آنها هم بیشتر دیتاران است. رودخانه کارون از وسط سوسن می‌گذرد بسیار سرسبز و با صفا است و دو طرف آن هم کوه است تپه‌های باستانی سوسن بسیار شهرت دارد اما هنوز متأسفانه مورد کاوش باستان شناسانه به صورت اصولی قرار نگرفته است و همچون بقیه نقاط بختیاری و حتی ایران، غارتگران ذخایر زیرزمینی میراث گرانبهای نیاکان مردم این سرزمین کهنسال را که بازگو کننده تاریخ و تمدن این سرزمین است به یغما می‌برند و معلوم نیست چه دستهایی در کار است که آب هم از آب نکان نمی‌خورد و هر روز امام زاده‌ای یا نظر گاهی یا محلی که نشانه‌ای از قدمت در آن هست یا تپه‌باستانی یا قلعه‌های قدیمی بالاخره هر جا سراغ داشته باشند اثری یافت می‌شود با انگاره یا نقشه پیش می‌روند زمین را می‌شکافند و به قیمت آثار زیرخاکی زخمی بر پیکر زمین می‌زنند که دیگر تا دنیا بجاست جبران نمی‌شود چون این آثار چند هزارساله را به صورت ناشناس و بدون هویت به سوداگران عتیقه‌جات که خوب از ارزش آن با اطلاع هستند می‌دهند و هر چیز با ارزشی که

پیدا شود قطعاً به خارج از کشور منتقل می‌کنند و در یک کلام به نابودی آثار تاریخی این مرز و بوم دست می‌زنند این راهزنان زیرزمینی مجهز به تمام وسایل جهت یاب و کشف معادن زیرزمینی می‌باشند. از هدف دور نیفتیم آنجا بود که باید سوار قایق شویم و به طرف امامزاده سلطان ابراهیم حرکت کنیم چند قایق حاضر بود و تقریباً هر ۱۰ دقیقه یک قایق حرکت می‌کرد و ۸ نفر را با خود می‌برد ما هم با یک قایق که بوسیله یکی از جوانان سادات هدایت می‌شد حرکت کردیم و یکی از زیباترین مناظری که در این سفر دیدیم اطراف رودخانه کارون از سوسن تا سلطان ابراهیم بود که دو طرف رودخانه به ارتفاع بیش از هزار متر یک دست سبز و دارای زیبایی به یاد ماندنی بود، البته این فصل که ما رفتیم یعنی ۲۰ روز بعد از عید نوروز بهترین موقع بود و شاید سرسبزترین هنگام منطقه که این مناطق بخود می‌بیند باشد، در نزدیکی محل حرکتمان آثار یک پل قدیمی بر جای بود در این سالها که مراتع از بین رفته است. وقتی که اتسان سی چهل سال پیش کوه احمدلیوه را با آن سرسبزی و پوشیده از گل و گیاه می‌دید که تا چشم کار می‌کرد یک دست از کرفس و جویل و بلهر و هرکول سبز بود و یک وجب از خاک پیدا نبود و حالا اینقدر فقیر شده است که هر صد متری هم یک بوته کرفس گیر نمی‌آید و حالا این مراتع سرسبز را می‌بیند به فکر می‌افتد که سالهای پیش اینجا چقدر غنی بوده است و حق می‌دهد به اجداد این سادات بزرگوار که چه مراتع خوبی داشتند، این از گرمسیر و بیلاق هم که به احمد لیوه و کوه سفید می‌رفتند هم‌منظور طوایف بزرگ سهید و گوروئی و عالی محمودی که سوسن همچون بهشت را برای گرمسیر و دیناران سرسبز و خرم را برای بیلاق داشتند.

البته تا مراتع زنده باشد و سبزه عشایر کوچنده هستند و در مسیر زندگی سستی خواهند بود و پس از آن مثل ما و مثل دیگر بچه‌های ایل هر یک روستایی را یا گوشه شهری را خواهند گزید و صد افسوس آنجایی را که بر می‌گزینیم. شاید ما را جز خوش‌نشینی بیش نپندارند و از این مراتع و سرزمین‌های سبز جز رؤیایی کمرنگ و کبود چیزی بجای نخواهد ماند و فاجعه روزی است که خود را شناسیم و هویت خود را گم کنیم.

تقریباً مدت ۴۵ دقیقه طول کشید به کار تا (سر پیر سلطان ابراهیم) رسیدیم حدوداً ۱۰ دقیقه پیاده‌روی داشتیم، یک سربالایی تیمه تند تا به محل امامزاده رسیدیم خیلی دلمان می‌خواست وقت زیادتری داشتیم و شبی را در آنجا می‌گذراندیم.

اما شب را در دزفول وعده کرده بودیم، تا ساعت ۲ بعد از ظهر آنجا بودیم و یکی از مناظری که سالهای سال شاید از زمانی که ۵ ساله بودم وصف آن را شنیده بودم یعنی اثر پل که می‌گویند روی کوه نزدیک امامزاده است و گویا تندیس گونه‌ای باشد در این دو ساعت که آنجا بودیم از ذهن من خارج شد و به دوستان هم نگفته بودم تا به یاد من بیاورند و آنجا هم کسی چنین صحبتی را پیش نکشید شاید قسمت باشد یک دفعه دیگر به دیدن آنجا بروم و شاید هم آن زیبایی خیره‌کننده مناظر مسیر راه نگذاشت که به ذهن من خطور کند.

تعداد زیادی مسافر زوار بود که از سه طریق یکی همین راه سوسن که ما آمدیم و یکی جاده ماشین رو که تازه احداث شده و گویا مشکل است تا آن طرف رودخانه می‌آیند و عرض رودخانه را با قایق می‌آیند و یکی هم با قایق از طریق سد کارون و از نزدیکی مسجد سلیمان که گویا نزدیک به دو ساعت با قایق روی آب هستند البته راه کوه هم هست که غیر از خود عشایر آن اطراف کسی رفت و آمد نمی‌کند. ظهر مهمان یکی از سادات شریف بودیم که بدون دریافت وجهی ما را بخوان خویش پذیرفت.

بعد از ظهر سراغ قایق رفتیم برگشتن کمی مشکل تر بود عبور قایق چون خلاف جریان آب بود دو سه جا هم شیب زیاد بود با امواج سهمگین و جدی خطرناک بود اما سلامت یک ساعت بعد به سوسن رسیدیم، دیگر جای درنگ نبود سوار شدیم و بدون توقف خود را به ایذه رساندیم و آقای شهر یاری خواننده و هنرمند خوب را همراه داشتیم، به طرف دزفول از دامنه‌های جنوبی منگشت می‌گذشتیم اما دلمان در منگشت بود می‌خواستیم زیارتی هم از شاهزاده عبدالله (شاه منگشت) به عمل آوریم اما وقت اجازه نداد از چند صدمتری قلعه تل همان قلعه‌ای که هزاران مرد در طول تاریخ در آن سر به آسمان می‌سائیدند و تسلیم هیچ جهانگیری نمی‌شدند تا از آنجا نارضایتی خود را از حکومت مرکزی اعلام نمایند.

یکی از آنها محمدتقی خان کیانرسی چهارلنگ بود که مدتی پذیرای لیارد انگلیسی بود و نهایتاً اسیر چنگال دژخیمان محمدشاه قاجار گشت هر چند بعضی می‌گویند لیارد دوست محمدتقی خان بود ولی قلب من نمی‌تواند برای او صلوات بفرستد چون درست همان زمانی بود که خیره‌ترین جاسوس‌های انگلیسی در گوشه و کنار ایران و خاورمیانه و آسیای صغری به آتش افروزی مشغول بودند و حکومت‌های مرکزی را تضعیف می‌کردند برای آقای کردن خودشان و سیادت بخشیدن به دریاها، از قلعه تل به باغ ملک و سپس هفت کل و